زمین برگرفت بجانب کفار فرستاد باد را فرمان شد
که آنها را باد خاک کبیره بر هر یکی نثار کن و در چشم کفار انداز
باد چشمهای ایشان از خاک پر کرد هر یکی دو دو نوشند چشم
مالیدن گرفتند از عقب یاران سید المرسلین علیه السلام
و ملایک درآمدند سر از تن جدا کردند و زن بچه را اسیر کردند
شش هزار زن و فرزند مشرکان اسیر و بنده شدند شتر
و گوسپندان و اموال دیگر اندازه نداشته همگی بغایت الهی
غنیمت شد و آثر ورز بر روایتی استرقاق یعنی بنده کردن
یعنی بنده کردن
رجال مشرکان عرب نیز جایز بود هنوز منسوخ نشده
بود و آن همه غنایم که در کوهها بود و یاران خبر داده
بودند سید المرسلین علیه السلام فرموده بود که بامداد آن همه
شتران و گوسپندان و مویشی غنیمت مومنان تا بیچگان شد
آن همه غنایم دیگر که در غارت شهر حاصل شده بود بدست

مومنان آمد فتح الهی در آمد آن همه قبایل در نهم ماه شوال سنه

ثمان در ضبط اسلام آمدند و از آنجا سید المرسلین علیه السلام

باز بمکه آمد غنایم حنین قسمت کرد بعده طایفه از مشرکان حنین بر

سید المرسلین علیه السلام آمدند و ایمان آوردند زن و فرزند و

اموال خود آنچه اسیر شده بود در غنیمت مومنان آمده التماس

نمودند سید المرسلین علیه السلام فرمود بهترین سخن

صدیق است یکی از دو چیز بطلبید اموال یا فرزندان و زنان

ایشان زنان و فرزندان اختیار کردند سید المرسلین علیه السلام

فرمود هر که یاران بطیب نفس خود یعنی بخوشی خود بدهد بدهد

آنکه بطیب نفس خود ندهد مرا قرض دهد من از غنایم محل دیگر

عوض آن بدهم یاران همچنان کردند بعده سید المرسلین علیه

السلام احرام کعبه بست و عمره بجا آورد و بازگشت

فصل سیزدهم در فتح طایف نهم جنگ طایف

چون از مکه مراجعت شد سید المرسلین علیه السلام سرا
پرده بسمت طایف زد و در طایف بنی کند و بنی
عبد یا لیل و بنی شیبه و بنی عتبه ساکن بودند چون
ایشان خبر وصول پیغمبر علیه السلام شنیدند استعداد
جنگ کردند و واقدی در رساله عبد بن محمد برین
نمط آورده است که چون این خبر به سید المرسلین علیه السلام
رسید که اهل طایف استعداد حرب کردند بر زبان سید
المرسلین علیه السلام گذشت خدائی که بنده خود را در مکه
فتح داد و در جنگ حنین ظفر بخشید میتواند که در طایف
کامیاب کرداند چون لشکر سید المرسلین علیه السلام بطایف
قریب رسید اهل طایف پیش آمدند مقدمه لشکر سید المرسلین
ابوسفیان رضی الله عنه بود با او در جنگ شدند یکی حمله چنان
عظیم بکردند و از یکدیگر چند کمان مبارزان زیر زمین زدند

آخر الامر حضار رخ مشغول شد سید المرسلین علیه السلام منجنیقها

نصب کردن فرمود و جنگ بمکر و درشتگی میفرمود تا آنکه

عاجز شدند ابوسفیان رضی الله عنه گفت ای بنی عبد یا لیل امروز

علم نصرت محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وسلم سر بماه و آفتاب کشیده

است آنحضرت را قدرت نیست که با وی دعوی همسری و برابری

کنند تیغ از خیام خیالی در نیام کنید و چون بند در پای

او نزید ایشان گفتند سردار ما و مهتر قوم ما توئی تو هم پیش شو

ما را در پای مبارک سید المرسلین علیه السلام انداز

ابوسفیان سر قوم را بیاورد در پای مبارک حضرت

بیفکند اخت پیش اهل طایف ایمان آورده اند اسب و اشتر

و گاو و گوسپند ایشان بیشتر در حوالی کوهها بودند

آنهمه غنیمت مومنان شد اما شهر غارت نشده و بر

و بنی الشان در جنگ گشتند و پناه شهر گرفتند یاران

سید المرسلین علیه السلام قوت کردند منجنیقها یعنی فلاخن

گرفته بر سنگ میزدند تا آنکه خانها را رها کردند و در کوه ضمیران

خزیدند شهر غارت شد، و روز دوم ابو سفیان رضی الله عنه

متوسط شد ایشان او را وسیلت ساختند آورده در

پای سید المرسلین علیه السلام انداختند بعضی ایمان آوردند

و بعضی را سید المرسلین علیه السلام امان داد و در رساله

عبهری می نویسد چون طایف فتح شد سید المرسلین علیه

السلام علمها السلام افراخت و با پانزده هزار سوار

زیر آن دیوار عتبه و شیبه رفت استاد که سید المرسلین

علیه السلام را در نزدیک آن دیوار در آنجا سنگ میزدند

آن روز که از مکه بیرون شده بود در طایف آمده بود همان

زید حارث برابر بود مع سر زید حارث شکسته بود سید

المرسلین علیه السلام پناه آن دیوار گرفته بود عتبه و شیبه

بالا و بور ارشد و میسد بد عد اسن را فو بشنا و جه بود و زنا صح
شو د عد اسن ملک جبال را ابها بشکر ده بعد ما یمان آورده
بود و این قصه بالا رفته بهشت سید المرسلین علیه السلام
بشکر حضرت عزت تعالی بجا آورده و دست بدعا برده
گفت ملکا و پادشاها چنانچه این یک مهم از پیش من
بکفایت رسانیدی و دین را استقامت دادی و کلمهٔ حق
را عالی گردانیدی و دین باطل مضمحل ساختی اصنام
و عبده اصنام برانداختی و کعبه را از لوث بتان پلید
پاک گردانیدی مهم دویم مرا نیز بکفایت رسان مغفرت
امت گناهکاران و عاصی را که در آخر الزمان بما دادهٔ
بیا مرز مهتر جبرئیل از حضرت عزت در رسید فرمان آورد
یا محمد صلی الله علیه و سلم تو بعد ازین هیچ غم امت مخور
بعزت و جلال من هر که بدار دنیا یکبار از صدق دل کلمهٔ
طیب

طیب و با کلمه شهادت گفته باشد و بران ثابت مرده
باشد من او را در بهشت فرستم اگرچه هم چند کوهها
گناه کرده باشد بشرف مغفرت و کرامت مشرف گردا
نم سید المرسلین علیه السلام ازینجا بکام دوستان با
فتح و ظفر و غنایم ناشمار بازگشت و در مدینه آمد فصل
[illegible]
مسطورست چون در سنه تسع وقت حج آمد امیر المومنین
ابو بکر رضی الله عنه را در مکه فرستاد تا خلق را حج تعلیم کند
آن سال خود نرفت امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
را امیر قافله کرد او با خلق حج کرد بازگشت و آن حج در ذی
قعده باشد و این معنی در شرح مشارق و هدایه و در کتب
دیگر و در واقدی نیز مسطورست در سنه عشره چون وقت
حج آمد در بیست و پنجم ماه ذی القعده سید المرسلین علیه السلام

با اہل عیال برای حج روان شد خلق مدینہ تصور کرد کہ او
فتح مکہ کرد مگر اختیار سکونت در مقام آباء و اجداد او
و در خانہ روان شدند نوحہ وزاری آغاز کردند و فرزندان
طفل را آموختند تا دوست در دامن سید المرسلین علیہ السلام
آویختند سید المرسلین علیہ السلام با ایشان قول کرد کہ حج
کند و باز گردد و سکونت ہم میان ایشان مستقیم باشد
چون در ذوالحلیفہ بمیقات رسید احرام بست در کعبہ
در آمد حج وداع بجا آورد و در رسالہ عبہری در باب حج
سید المرسلین علیہ السلام مسطور است کہ آن حج را حج وداع
بنا بر گویند کہ چون سید المرسلین علیہ السلام حج کرد
خانہ کعبہ و مقام اجداد را وداع کرد مگر منور باطن معلوم
شدہ بود کہ رحلت سفر آخرت موقت وفات
قریب آمدہ است باز درین مقام نخواہد آمد و این مقام

نخواہد دید

نخواهد دید در رساله جبهری و واقدی مسطور است در باب

حج سید المرسلین علیه السلام مسطور است که دران سال که در آن

سال حج بروایتی در نهم ماه ذی الحجه بود و بروایتی

در نوزدهم القعده روز عرفه در عرفات این آیت منزل

شد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی در

کشاف و مصابیح مسطور است چون آیت نازل شد صحابه

رضی الله عنه شاد شدند امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه

در گریه استاد صحابه او را گفتند امروز گریه است یا روز

شادی امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه گفت ای

عزیزان چنان دانم که محمد صلی الله علیه و سلم را میان ما نه

خواهند گذاشت که من در توریت مسطور دیده ام که

محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم را از دنیا برگیرند تا آنکه دین

و ملت باطل بکلی مضمحل نشود و دین راست و ملت ثابت

مستقیم کمال استقامت نه پذیرد و چون کمال گیرد و را

استقامت پذیرد و آنگاه بر گیرند و در اکثر تفاسیر مسطور است

که سید المرسلین علیه السلام ازان روز هشتاد و یک روز

زیست و در رساله جبهری مسطور است چون سید المرسلین

علیه السلام از انجا باز گشت درد و الخلیفه رسید زحمت

عادت شد که ازان زحمت را ذات الجنب گویند یعنی

درد پهلوی روز بروز زیادت میشد هرچند یاران گفتند

از غذای صحت چه بوده گفت او بجان منسی عالم است خوی است

من از وی چه حاجت شاید که خواست من مخالف خواست

او باشد چون بیماری صعب شد در نه روز هفده نماز

را امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه امامت کرد

هر وقت که امیر المومنین و سید المرسلین علیه السلام

را فوت بودی خود امامت کردی و آن زمان که در پهلو
صحت خاستی و قدرت بودی امیر المومنین ابو بکر رضی الله
عنه را فرمودی و در مصابیح مسطور است که ام المومنین عایشه
رضی الله عنها و ابن عباس رضی الله عنه روایت میکنند که
چون سید المرسلین علیه السلام را زحمت صعب شد وجع
را در حالت دیگر و بد فرمود که کاغذ بیارید امیر المومنین
ابو بکر رضی الله عنه و عبد الرحمن را طلبید تا وصیت کنم
و بنویسانم و من میترسم نباید که بعد من کسی جز ابو بکر
رضی الله عنه تمنا در خلافت کند و گوید که من اولی ام و
آنکس را خدا تعالی و مومنان نه پسندند امیر المومنین
عمر رضی الله عنه چون شدت زحمت دید مانع شد کاغذ
آوردن نداد و اینمعنی در مشارق فصل فعل امر نیز
مسطور است ابن عباس رضی الله میگوید اگر دران روز

وصیت نامه بنویسند جهت تعیین خلافت و قتال میان صحابه
از جهت خلافت نشود و در واقدی مذکور رسالة [illegible] سنه
که در دوم ماه ربیع الاول و بروایت بستی که حج آن
سال نود دهم ماه ذی الحجه میگویند در دوازدهم ماه
ماه ربیع الاول سنه احد عشره از هجرت نزع شد
و بروایتی شهر آقا و بلست میان مفسران آن ساعت
که سید المرسلین علیه السلام را سکرات موت
شدن گرفت بر زبان مبارک گذشت که آن لقمه
زهر آلوده گوسپند که در خیبر خورده بودم این
زمان اثر آن در من ظاهر میشود اکنون وقت آن
است که رگ دلمن ببرد و ابهر نام رگیست در دل
زهر بران تاثیر کند و آنکس بمیرد و مقصود ازین
آنست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم

وسلم با شوی زهر شهید شد در مصابیح و شرح آن
مسطور است روز دوشنبه وقت بین صلوتین سنه
احد عشره تکیه بر سینه ام المومنین عایشه رضی الله عنها
کرد که مهتر عزرائیل صلوة الله علیه در رسید سلام
حضرت رب العزت ملک العلام بیاورد و گفت یا نبی
الله حق تعالی ترا میان حیات و ممات مخیر کردا
نیده است سید المرسلین علیه السلام جواب داد فی
الرفیق الاعلی مع الذین انعمت علیهم من النبیین
والصدیقین والشهداء والصالحین عایشه رضی
الله عنها این سخن بشنید دانست که مخیر گردانیدند
واو سفر اختیار کرد پس گفت اصبر الی ان یا
تینی حبیبی جبرائیل ای عزرائیل چندان صبر کن که آن
دوست من جبرئیل برسد همدر نفسی میان مهتر

جبرئیل و میکائیل با هفتاد هزار فرشته رحمت طبقهای نور
بر دست هر یکی و رضوان خازن بهشت و از ارواح جمله
انبیا که روح محمد را استقبال کرده بودند در رسیدند
سید المرسلین علیه السلام و خاتم النبیین جبرئیل را
گفت یا حبیبی عند الشدة ایده خلیتی ای دوست من
وقت سختی مرا تنها گذاشتی گفت یا نبی الله که من در فرما
یش ملکوت بوده‌ام بمن فرمان رسید رضوان را بگو
تا بهشت بیاراید حوران و غلمان را بگو تا زیور به
پوشند مالک را بگو ما را تا آتش فرو کشد عذابها از گورستان
ها بگو تا برگیرند توقف من بسبب این فرمان بود یا نبی الله
بهشت آراسته اند اهل بهشت و حملة العرش و اصحاب سموات
و جمله ملایکان با حوران جمله منتظر تو اند تا در آسمان دنیا
استقبال کرده اند گفت یا اخی جبرئیل من ترا این سخن
نمیپرسم

پیغمبر من خواهی پرسم اَنتَ تَعلَمُ مَا بِاُمَّتِی وَ غَمِّی توی
دانسته اند وه من سبب امت است من نمیدانم که حال
امت بعد من چه خواهد بود جبرئیل امین فرمان حضرت رب
العالمین در رسانید گفت یا محمد فرمان برین جمله است تا آنکه
تو قدم در درون بهشت ننهی هیچ پیغمبری در بهشت در نیاید
تا آنکه یکنفر از امت تو گوینده لااله الاالله محمد رسول الله
بیرون باشد از امتان دیگر کسی در بهشت در نیاید و فرمان
است که امت خود بمن سپار و تو روی بدار آخرت آر
سید المرسلین علیه السلام باستماع این مژده خوش شد
و فرمود هَلَا اِشرَع یَا عَزرَائِیلُ اَلاٰنَ طَابَتْ نَفْسُ مُحَمَّد
للموت مهتر عزرائیل صلوة الله علیه دست بر کف پای
مبارک سید المرسلین علیه السلام داشت ام المومنین
عائشه رضی الله عنها روایت میکند مطهره آب پیش سید المر

[illegible]

هر بار دست مبارک در آن آب میزد و بر روی مبارک

خود می مالید و دست بالا میکرد و میگفت لا اله الا الله ان

للموت سکرات تا آنکه جان مبارک قبض شد دست بغلطید

این در مصابیح و واقدی مسطور است آنروز که روح مقدس

سید المرسلین علیه السلام بدار آخرت علم افراخت شصت

وسه سال بود و در رساله جهریه مسطور است شصت و دو ساله

یازده ماه بیست روز از عمر شریف گذشته بود که بجوار رحمت

ایزدی پیوست در رساله جهری و واقدی مسطور است سر مبارک

بر سینه ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله عنها بود چون دید

سید المرسلین علیه السلام رحلت فرمود سبک برخاست

سید المرسلین علیه السلام را بغلطانید همین قدر گفت ای

رفیق نه سال جز عایشه را تنها گذاشتی فاطمه رضی الله عنها چه

کنند

شنبه کیستی که چنین آوازه بر آورد الا ان شنبه لا صباح و لا ...
یا نبی الله فاطمه جواب داد ما بر محمد نه بگریم اما بانقطاع الله
بلکه جبرئیل از خانه خود نه بگریم خبر با میر المومنین عمر رضی الله عنه
در رسید جامه از روی مبارک دور کرد باز پوشید و تیغ بکشید
بر در ایستاد و گفت هر که بگوید محمد صلی الله علیه وسلم مرده است
من او را بدین تیغ بکشم و هلاک کنم محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
نمرده است روح او را معراج شده است روز سه شنبه وقت
چاشت امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه در رسید شنید که در
مدینه شور است بعضی میگویند محمد صلی الله علیه وسلم وفات یافت
و بعضی میگویند معراج شده است چون بر در رسید امیر المو
عمر رضی الله عنه را دید پرسید کیفیت الحال گفت قد عرج روح
النبی صلی الله علیه وسلم را معراج شده است امیر المومنین
ابو بکر رضی الله عنه در آمد بر سر پیغامبر صلی الله علیه وسلم با ستار

و جامه از روی مبارک دور کرد و میان هر دو ابرو بوسه داد

عنان تمالک از دست برفت چند گریه بایستاد و گفت یا محمدا مرا

تنها گذاشتی و وداع آخرین ابوبکر رضی الله عنه را با تو میسر

نشد فاطمه رضی الله عنها و حرم سید المرسلین علیه السلام در

گریه شدند امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه گفت یا عمر انه

مات پس بیرون آمد تیغ از دست امیر المومنین عمر رضی الله عنه

بستید و بلند این آیت بخواند و ما محمد الا رسول قد خلت

من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم

و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشا

کرین گفت ای مردمان بدانید هر که بر محمد صلی الله علیه

وسلم ایمان برای رضای حضرت صمدیت آورده است

بداند که خدای تعالی زنده است هرگز نمیرد و هر که رضای خدای

مطلوب نداشته بداند که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ازین

عالم نقل

تا هم شور کرد شور در مدینه افتاد و غریو از هر جانب برخاست
و بعضی مسلمانان که در دین چندان وثوق نداشتند از دین
برگشتند و مرتد شدند گفتند اگر او پیغمبر بحق بودی نمردی
انصاریان می گفتند و ورزیدند و سعد عباده را برو ندا در خلافت
نشانند امیر المومنین ابو بکر رضی الله چون این حال معاینه کرد
اهل بیت را برای تجهیز و تکفین سید المرسلین علیه السلام
گذاشته و خود با بعضی صحابه برای دفع این شور بر انصار
یان رفت در مصابیح بروایت عایشه رضی الله عنها و در بعضی این
نیز مسطور است امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه و امیر المومنین
عمر رضی الله عنه و امیر المومنین علی رضی الله عنه برای غسل متفکر
شدند که جامه از تن مبارک برون آرند یا نه حق تعالی بر
ایشان خواب غالب گردانید همه در خواب شدند و آواز
شنیدند ندا اغسلوا النبیَّ الله علیه قمیصه بشوئید پیغمبر خدایرا

باب سیم این دو قصص و واقعات در رسالهٔ عبهری مسطورست

اسامه و انس و صهیب و عمار و علی و بلال رضی الله

عنهم اجمعین در شستن سید المرسلین علیه السلام قیام

نمودند و سنت تکفین و جنازه بساختند و پیش در مسجد

بیاوردند جوق جوق صحابه و یاران و خلق قرایع و حوالی

می آمدند و نماز میکذاردند و تکرار نماز جز بر نبی هیچ نبی نیامده

ست اول ملایک وارواح انبیا رکذاردند بعد خلق تا

نصف شنبه در حجرهٔ ام المومنین عایشه رضی الله عنها را

دفن کردند والله اعلم

در رسالهٔ عبهریه مسطورست چون انصار یان مخالفت ورزی

بدند و سعد عباد را بجهت خلافت بردند و در مدینه شور

افتاد امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر انصار یان

رفت و گفت پیغمبر علیه السلام بمعونت شما این دین را

استقامت

چوق
بمعنی فوج
مغیر

استقامت داده امروز هم شما چرا خلل می افکنید در جواب گفتند

او پیغمبر خدای بود و من پسر وی او را ضی بودیم امروز غیر را

بر سر خود سرور نتوانیم کرد یک خلیفه از ما باشد و یکی از شما

امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه گفت اگر دو خلیفه باشند کار

عالم قرار نگیرد و امور جهان بر هم زنند قول پیغمبر علیه السلام را

یاد کنید اِذَا بُویِعَ لِلْاِمَامَیْنِ فَاقْتُلُوا الْآخِرَ مِنْهُمَا قول دیگر

یاد کنید که گفت اَلْاَئِمَّةُ مِنْ قُرَیْشٍ چون ایشان احادیث

تحقیق کردند بموافقت باز گشتند و کتب دین اصول

مسطور است و در مصابیح نیز بعد و خلیفه امیر المومنین ابو بکر

رضی الله عنه شد باجماع صحابه و امت رضوان الله علیهم

اجمعین و در عهد می مسطور است روز سیوم بعد وفات پیغمبر

علیه السلام بسیم ماه ربیع الاول خلیفه شد اما صحیح آن است

که هم در اول روز با او بیعت شد و دو سال و سه ماه و نه

روز او خلیفه بود چون بیمار شد صحابه همه جمع شدند گفتند
بر ما کرا ولی عهد میکنی هر کرا میدانی بکن اما باید که عمر نباشد
که او مردی درشت و غضوب و سخت است امیر المومنین
ابا بکر رضی الله عنه گفت شما باز گردید من نامه نویسم
پس کاغذ و دوات و قلم بطلبید و عهد نامه بنام امیر
المومنین عمر بنوشت و مهر کرد و صحابه رضوان الله علیهم
اجمعین را بطلبید گفت هر که نام او درین عهد نامه است
با او عهد کنید و بیعت بجا آرید صحابه متامل شدند باید
که نام عمر در میان باشد امیر المومنین علی رضی الله عنه
پیشتر شد گفت بَایَعْتُ وَاِنْ کَانَ فِیْهِ اِسْمُ عُمَرَ
امیر المومنین علی فرمود من بیعت کردم اگر چه دروی
نام عمر باشد بعده صحابه دیگر بیعت کردند چون بگشا
دند دران نام حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه بود

حکایه

صحابه گفتند یا ابا بکر قد ولیت علینا فظا غلیظا ای ابا
بکر بر ما میروی بسخت و درشت و غضب حاکم کردانیده
امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه روی بالجنه آورده
گفت یا رب قد ولیت و علی خلقک خیر خلقک در دهم
ماه جماد الآخر سنه ثلاث عشر امیر المومنین ابو بکر رضی
الله عنه وفات یافت شصت و سه سال بود و هم در حجره
ام المومنین عائشه رضی الله عنها دفن شد در واقدی
مسطور است بعده خلافت با میر المومنین عمر رضی الله عنه
مقرر شد ده سال و شش ماه و پنج روز و بروایتی چهار روز
بود در عهد خلافت او مصر و شام و عراق و جبال و خرا
سان و روم و قسطنطنیه فتح شد و اکثر بلاد در ضبط اهل
اسلام آمد و احکام اسلام آنجا ظاهر گشت و ملک عراق
مستاصل شد در فواید الفواید مسطور است ملک عراق را

پیش امیر المومنین عمر رضی الله عنه آوردند حضرت امیر
فرمود ایمان آر تا ملک عراق بتو مسلم دهم [illegible] انکار
آورد امیر المومنین فرمود تا تیغ بیارند جلاد تیغ آورد
بر سر او استاد حضرت امیر فرمود اگر ایمان نیاری بکش
باز ایمان عرض کردند او اعراض آورد جلاد تیغ
برگرفت او گفت ای عمر تشنه ام بگو آب بخورانند بعد
بکشند حضرت امیر فرمود آب بدهید چون کوزه آب
بدست او دادند گفت یا حضرت عمر رضی الله عنه جلاد تیغ
کشیده بر سر استاده است آب در حلق من نمیرود
بفرما تا آنکه آب بخورم مرا نکشند همین که این سخن از
زبان امیر المومنین عمر رضی الله عنه بیرون آمد او کوزه
آب بر زمین زد و بشکست امیر المومنین عمر رضی الله عنه
و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین تعجب کردند و گفتند که بچه
[illegible]

نوع امان برد و کشتن او در توقف افتاد و بیک جرام
گشت و او را در خانه موسی اشعری رضی الله عنه حبس کردند
چون عبادت موسی اشعری دید و خوبیا دین مصطفی
صلی الله علیه وسلم از مصاحبت صحابه معاینه کرد ایمان
آورد امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت اقطاع عراق
ترا مسلم داده م بر سر اقطاع خود برو جواب داد من ایمان
برای اقطاع نیاورده ام مطلوب دارم که باقی عمر و صحبت
صحابه گذرانم اما مرا یک کبیره خراب در عراق بده تا
آبادان کنم و او ملک احیای من گردد و قوت از آن
من باشد امیر المومنین عمر رضی الله عنه بر حذیفه مشرق
و عراق نبشت که در ملک عراق یک کبیره خراب بیابی
طلب تا او را احیاء کند حذیفه جواب نبشت که در عراق
استمالت و عدل و انصاف آنچنان ورزیده که در تمام عراق

یک بلشت ز زمین جای نامزروع نیست که بیره و خراب باشد
بجا پیدا شد و چون این مکتوب حذیفه در جمیع صحابه بخواندند
نندند او برخاست گفت الحمد لله مطلوب من که بیره و خراب
نبود مطلوب آن بود تا همه به همه گواه باشند که من
امروز عراق آنچنان آبادان و معمور بحضرت عمر رضی الله
تعالی عنه تسلیم میکنم که یک کبیره در و خراب نیست اگر بعد
از این خراب گردد عهده جواب این بحضرت خدای عز
و جل امیر المومنین عمر رضی الله عنه باشد نه من همه
اصحابه برو و برکیا بست او آفرین کردند در نوبت خلافت
امیر المومنین عمر رضی الله عنه کوفه و بصره بنا شد و اسلام
باقصای بلاد و عالم رسید و کفر و ملت باطل مضمحل شد و دین علم
رونق و طراوت ظاهر گشت و او در سنه تسع عشر دیوان
نهاد و در سنه اثنی و عشرین ۲۲ عمرو عاص رضی الله عنهما
فقاد

خفا ساخته بنا کرد بعده روزی ابو لؤلو غلام مغیره شعبه را
همه پیش امیر المومنین عمر رضی الله عنه آوردند و گفتند این
خمر خورده است گواهان گواهی دادند بعد هشیار شد
امیر المومنین عمر رضی الله عنه فرمود او را حد زدند او
غصه در آمد امیر المومنین عمر رضی الله عنه را در محراب
نشسته دید دشنه زد و ده نفر دیگر را که گرد او بودند
همه را بکشت بعده خود را در شکم دشنه زد بمرد و امیر
المومنین عمر خطاب رضی الله عنه هنوز زنده بود گفت
الحمد لله باری خود را خود کشت از جهت ما قصاص
نشد و در رساله عبهریه برین مضمون مسطور است و در فوائد
الفوائد نیز چنانچه در رساله عبهریه مسطور است برین
مضمون مسطور است اما ذکر حد زدن ابو لولو نیست در
قصص و واقدی نیز همین قدر مسطور است که او را روز

چهارشنبه بیستم ماه ذی الحجه سنه ثلث وعشرین ابو لؤلؤ غلام
مغیره شعبه در محراب وی شکم زد و چون زخم کاری [illegible] امر آی
خلافت بدین شش تن را وصیت کرد که از میان [illegible]
خلیفه کنند امیر المومنین عثمان و امیر المومنین علی و طلحه
و زبیر و سعد وقاص و عبد الرحمن عوف بعد ازین روز
مذکور نقل کردند و در شرح مشارق مسطورست سه روز
زنده بود و روز جمعه نقل کرد هفتاد و سه سال بود داد
را در حجره ام المومنین عایشه رضی الله عنها دفن کردند
در واقدی و کتب اصول دین مسطورست روز جمعه و هم از
روز وفات او خلافت بر امیر المومنین عثمان رضی الله
عنه قرار گرفته یازده سال و یازده ماه هژده روز
خلیفه بود و در عهد خلافت او قهستان و طوس و نشاپور
و سرخس فتح شد و در سنه تسع عشرین و سیستان فتح
کر

شد و در سنه ثلثین سرخس کهنه و مرو و بلخ فتح شد روز
آدینه هژدهم ذی الحجه سنه خمس و ثلثین در مدینه و بعضی اهل
مدینه و خیل امیر المومنین ابو بکر و خیل امیر المومنین عمر
رضی الله عنه بر او خروج کردند و خلق مصر که برای حج آمده
بودند با خود یار کردند بکشتند امیر المومنین عثمان گفت
گناه من چیست که مرا میکشید گفتند طال تملکک فینا یعنی
دیر ماندی یعنی ما خلیفه نو خواهیم کرد و در رساله عبیدی
مسطور است که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه بنی امیه را
که اقارب او بودند بنواخت و هر یکی را والی ولایتی
گردانید و عمال بلاد و ممالک یکسان خود کرد و ایشان
کارها همه بر عدل نهاد و بعضی را اصلاح بساخ نمیدادند
و اموال بیت المال را نگاه میداشت و جز محل ضروری
صرف نمیکرد و عمال او نیز در ممالک بر سیرت او میرفتند

و متابعت او میکردند اقارب جوانب او همه با نوا

گشتند و بیشتر جای عمالی و فرزندان ایشان بی نوا شدند

خلق همه عذر کردند تا امیر المومنین عثمان را از خلافت دور

کنند و بیعت خلافت بدیگری کنند اهل مصر و بصره و

کوفه و بعضی اهل مدینه یکی شدند چهار هزار کس سوار از مصر

در موسم حج به بهانه حج بیرون آمدند قریب مدینه نزول

کردند چهار کس هزار سوار کوفه و بصره و بعضی خلق

مدینه بر ایشان پیوسته خبر شایع شد و در مدینه شور

افتاد که ایشان برای قتل عثمان جمع شدند امیر المومنین

علی رضی الله تعالی عنه درمیان در آمد گفت خروج بر خلیفه

جایز نیست شما خون ناحق چرا می خواهید که بریزید ایشان

عیوب حضرت عثمان رضی الله عنه از هر جنس بیان کردند

و گفتند که خلاف شرع چیزی کرده است که در موسم حج بمکه

نماز چهار

چهار رکعتی را تمام کرده و پیغامبر صلی الله علیه وسلم دو
رکعت گزاردی و بیست چند مصحف سوخته است امیر المومنین
عثمان رضی الله عنه جواب داد که پیغمبر مسافر بودی صلی الله
علیه وسلم نماز دو رکعت گزاردی من چون بمکه رفتم نیت
اقامت کردم نماز چهار رکعت گزاردم و جمع مصاحف را
جمع کردم و دیدم که همه مخالف یکدیگر اند یکی بیکی نمی ماند هر چه
دران صحت یافتم تمام جمع کردم و یک مصحف صحیح ساختم
و آن مصحف دیگر انرا بسوختم تا در مصحف عالم اختلاف نباشد
الغرض تطویل بحث امیر المومنین عثمان رضی الله عنه اصلاح
داد و برایشان قرار داد که امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
جمع عمال خود را معزول کند و مردمان نیک را عامل کند و اموال
بیت المال بعدل و فضل قسمت کند و امیر المومنین عثمان
رضی الله تعالی عنه همین جمله نبشته خود را برایشان داد

و بعد کروانیده چون ایشان بازگشتند در اثنای راه [illegible]
جمازه سوار بدیدند که از عقب در آمد بسمت مصر میرود به تعجیل
تعجیل رفتن ایشان در گمان شدند چه دیدند او بگریختن تفحص
کردند مطهره آبی داشت در آن به حکمت نامه پنهان کرده بودند
بکشیدند مکتوب امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه بود نه
بخط مروان حکم وزیر او و در آن بجانب عمال مصر مسطور بود
که جمع اهل المصر بکتابنا فاذا بلغ ذلک الیکم فلاتقبلوا
واقتلوا کلهم یعنی اهل مصر با مکتوب ما مراجعت کرده
اند چون بشما برسند باید که قبول نکنند وایشان همه را
بکشند چون ایشان ظاهر مطالعه کردند بازگشتند و در
کوفه و بصره نامه فرستادند همه بازگشتند در مدینه آمدند
سرای امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه را گرد گرفتند
و گفتند [illegible] بخون چند [illegible] مسلم و صحابه مثال داده است
بیوه زنان

تا این را ایشان با او خود را از خلافت خلع کند یعنی دور
نماید چون مروان حکم نوابها و در امیر المومنین عثمان رضی الله
عنه بدین رضا نداد مروان حکم با پنج هزار مرد در سرای
امیر المومنین عثمان رضی الله عنه مستعد مقاتل شدند امیر
المومنین عثمان رضی الله عنه مروان زیادتی میکنی من امشب
پیغامبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دیده ام مرا میگوید
عثمان با مداد بما میرسی من تحقیق کشته خواهم شد تو خون
مسلمانان برای چه میریزی او نشنید بحرب پیش آمد حرب
رفت که کسی مثال آن در جهان نشان ندهد از هر دو طرف
جوی های خون روان شدند خلق مروان همه کشته شدند
مروان با زخم بکر بحث ایشان درون در آمدند امیر المو
منین عثمان رضی الله عنه در مسجد قران میخواند محمد ابن
ابو بکر صدیق رضی الله عنه محاسن مبارک امیر المومنین

عثمان بگرفت خواست تا کارد زند امیر المومنین عثمان

رضی الله عنه گفت یا بُنَیَّ لو کانَ اَبا بکر حیّاً و یرا

ک تأخذُ لحیتی هل یتمّ الک محمد ابا بکر را چون این سخن

بشرم آمد محاسن مبارک بگذاشت و کارد از دست

بینداخت گریه کنان بازگشت مصریان درآمدند همان کالا

بستیند امیر المومنین عثمان رضی الله عنه را بکشتند

واقدی مسطور است امیر المومنین علی رضی الله عنه مدد فر

ستاد امیر المومنین حسن رضی الله عنه خواست تا قتال

کند امیر المومنین عثمان رضی الله عنه مانع شد امیر المو

منین حسن رضی الله عنه سخن علی را بر امیر المومنین حضرت

علی رضی الله عنه فرستاد گفت که حضرت عثمان رضی

الله عنه مرا قتال کردن نمیدهد چکنم امیر المومنین

علی رضی الله عنه گفته فرستاد قتال کن اگرچه او می

فرماید نگوید

انک

امر ما بیت آنکس باز آید و جواب حضرت علیا به حضرت
حسین رضی الله عنه رسانند ایشان در آمدند امیر المؤ
منین عثمان رضی الله تعالی عنه را بگرفتند در خانه خود بردند
تا عشر روز در خانه آویخته داشتند روز چهارشنبه
بکشتند و در دیگر روایت مسطورست که همان زمان
بکشتند و در واقدی مسطورست خلق بر امیر المومنین علی
رضی الله عنه اتهام کردند که تو کشانیده امیر المو
منین علی رضی الله عنه تا آنکه سوگند در شریعت است
همه بر کلام خدا بخورد و بر سر منبر بر آمد همه سوگند بخورد
که من نه عثمان را کشته ام و نه کشانیده ام و نه
بکشتن او رضا داشتیم و نه ازین خروج ثانی
والله اعلم القصه خلافت به امیر المومنین علی رضی
الله عنه مقرر شد چهار سال و نه ماه خلیفه بود ـ

زبانی به دشمنان ولایت بنویسی بعده به بهانه کاری
بطلبی چون بزودست تو آید هرچه دانی بکنی امیر المؤ
منین علی رضی الله عنه نشنید بر و نبشت یا اما قد عرفناک
[illegible] و هم و بر ظهر آن جواب نبشته ... و لاک علیناهم
ازین زیادت شد هر دو لشکر را جمع کردند و روی
بیکدیگر آوردند در موضع لب آب صفین ملاقی شدند و جنگ
شد قریب نه هزار نفر مسلم کشته شدند و آن حرب را حرب
صفین گویند معروفست و بعاقبت در سنه تسع و ثلثین
از جهت امیر المومنین علی و معاویه عمرو عاص حکم شد
ایشان ولایت منقسم کردند نصف بمعاویه دادند و نصف
برای امیر المومنین علی رضی الله عنه حکم کردند از جانب
عمرو عاص خیانتی ظاهر شد که از معاویه اخذ رشوت
کرده بود امیر المومنین علی رضی الله عنه بحکم او راضی نشد

و اند و بعد از بغراد یادان امیر المومنین علی کرم الله تعالی وجه سبب بعضی که تحکیم رضا داده بود

الخفری را از جهته خود تحکیم کرده امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه را مخلف نام کردند و بر و بیرون

آمدند و در حرورا جمع شدند و گفتند اگر تو خلیفه برحق بودی

بتحکیم چرا رضا دادی و اگر نبودی اقدام بخلافت

چرا کردی و با معاویه و مسلمانان دیگر تیغ چرا گرفتی

وچندین هزار مسلم را چرا کشتی و استعداد جنگ کردند

با امیر المومنین علی رضی الله عنه جنگ کردند هشت هزار از

مردم کشته شدند و چهار هزار توبه کردند و در آمدند بعد

هژدهم ماه رمضان سنه اربعین عبد الرحمن ملجم

او را در محراب تیغ زد و شب آدینه بود امیر المو

منین حضرت علی رضی الله عنه برحمت حق پیوسته گشت

والسلام

چنانچه مسطور بود در فواید الفواد مسطور است عبدالرحمن
ابن ملجم بدبخت تیغ زده شبانگاه امیر المومنین علی
رضی الله عنه بود معاویه لعنة الله علیه گفته و مبلغی
مال قبول کرده و گفت که علی را بکشی بعد نماز جمعه
امیر المومنین علی کرم الله وجهه بزیارت از کوفه
بیرون آمده بود و بارانی پوشیده تنها و هیچ صحابی
نه رفته عبدالرحمن ابن ملجم بدبخت مستعد با صلاح
دنبال کرد امیر المومنین علی رضی الله عنه در
یافته احتراز کرد او دنبال امیر المومنین علی
رضی الله عنه را لب دریا پیش آمد که رسید آل
سوی لب دریا کور بود امیر المومنین علی رضی الله
آواز داد یا فلان از آن قنبر هفصد نفر هم بدان نام
یکبارگی گفتند باز امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت

یا فلان ابن فلان یعنی نام پدر و مادر یاد کرده بعنا دفعتین جبلان

آواز جواب دادند باز امیر المومنین علی رضی الله عنه و

گفت یا فلان ابن فلان نام پدر و جد او بیاد بیت کرده

یکنفر بدان نام آوازه داد امیر المومنین علی رضی الله عنه

گفت با یاب کجاست او گفت در فلان محل امیر المومنین

علی رضی الله عنه آنجا رفت تا آن زمان آن نابکار بدبخت

عبد الرحمن ملجم در رسید حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه

در مسجد فرمود آمد و نماز نفل سحر شروع کرد او در آمد تیغ

بر فرق آنحضرت زد امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت

فزت برب الکعبة و بسه روز جان بحق تسلیم کرد او

بعد غسل بر شتر داشتند سمت مدینه روان کردند شتر

چنان دوید که کسی اثر او نیافت معلوم نشد که کجا رفت

میگویند که مشهد علی آنجا رفته کرده اند

ابن ملجم

فلان فلان

فصل نهم در ذکر خلافت معاویه و خلفاء دیگر

چون امیر المومنین علی رضی الله عنه شهادت یافته

دران روز دار الخلافت شا کوفه بود اهل کوفه بر امیر

المومنین حسن رضی الله تعالی عنه بیعت کردند و اهل شام

بر معاویه بیعت کردند امیر المومنین حسن رضی الله عنه

روی به شام آوردند و معاویه روی بعراق آورد

و در موصل ملاقات کردند میان ایشان صلح کردند

امیر المومنین امام حسن رضی الله تعالی عنه خود را از خلافت

خلع کرد تا خون مسلمانان بناحق ریخته نشود و بمدینه باز

گشت و این ماجرا در شش ماه بود معاویه خلیفه شد

و دار الملک او دمشق گشت بیست سال و سه ماه کم خلیفه

بود و در رساله عبهری مسطور است که معاویه بهر سال یکبار

بزیارت سید المرسلین علیه السلام در مدینه آمدی امیر

وحسین
المؤمنین حسن رضی الله عنهما تا روضه استقبال کردندی
و بعد زیارت ایشان را بر جنیبت خاص خود سوار کردی
و زین پوش برداشتی بر دوش خود نهاده پیش پیش
اسپ ایشان پیاده شده آمدی تا خانه ایشان را میرسانید
خلق مدینه میگفتند این همه فیلو فی ست بدر ایشانرا
کشانید در ملک ایشان خلیفه شد آخر خود را همچنین
می نماید و در منتصف شهر رجب سنه ستین معاویه
نقل کرد هفتاد و هفت ساله بود امیر المؤمنین حسن
بن علی رضی الله عنه و ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها
در روزگار معاویه نقل کردند امیر المؤمنین حسین
رضی الله عنه در سنه تسع و اربعین و ام مؤمنین عائشه
شب شنبه هفدهم ماه رمضان سنه ثمان و خمسین نقل
کرد و بعده یزید پلید بجای معاویه بنشست سه سال و هفت

ماه بود ازان

بعد مردن پدر خود زنده بود و در روزگار امیر
المؤمنین حسین بن علی رضی الله عنه اهل کوفه استدعا
کردند بعراق تا با او بیعت کنند امیر المؤمنین حسین
رضی الله عنه با همه اتباع و فرزندان بعراق روان شد
چون نزدیک کوفه رسیدند یزید بن معاویه بر عبید الله امیر
مدینه بود و بروایتی امیر کوفه بود نامه نبشت تا لشکرها
پیش امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه فرستد او عمرو
سعد وقاص و عبید الله زیاد را با لشکر جرّاده پیش امیر المؤ
منین حسین رضی الله تعالی عنه فرستاد در زمین کربلا بر
موضع لب آب فرات بهم پیوستند عمر و سعد لب آب را البتی
پشته ساختند فرود آمد لشکر یزید در لبنیا ر طویله گرد
آب ایشان گرفتند و امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه
در ریگستان فرات نزول فرمود به سه فرسنگ از لب

آب دو دیگر فرود آمده بود فرمودند تا چاهها بکندند

ده هفتاد گز کندند رسن بکافتند آب نیافتند میان ایشان

تا سه روز جنگ شد امیرالمومنین حسین رضی الله تعالی

عنه و یاران و اتباع و فرزندان آب نداشتند هر

سه روز نماز بتیمم گذاردند و از تشنگی همه عاجز و بی

تاب گشتند دل و لب و کام خشک شدند و جای مانده

شدند و طفلان دیگر هم از ایشان از تشنگی بمردند

روز چهارشنبه و بروایتی روز جمعه دهم ماه محرم الحرام

سنه احدی و ستین ایشان سر مبارک امیرالمومنین حسین

رضی الله تعالی عنه بریدند و عشیرت ایشان بکشتند زنان

و فرزندان ایشان را اسیر کردند و بیزید بردند یزید سر

مبارک او را چندانی بر نیزه داشته که گنجشک در کله

مبارک او بیضه نهاده در مصابیح و شرح او مسطور است

ان شاء الله

[illegible]

شب که امیر المومنین حسین کشته شد ام المومنین ام
سلمه حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم رسول را در خواب
دید که وی غمگین و حزین آمده است سر و محاسن مبارک
خاک آلوده است ام المومنین ام سلمه پرسید یا رسول
الله صلی الله علیه وسلم کجا بودی گفت منه انی امشب
است من فرزند دلبند و جگر گوشه مرا در زمین کربلا
بکشتند بتعزیت او آمده ام در واقدی و انصاب نامه
مسطور است چون امیر المومنین حسین رضی الله عنه کشته
شهید شد عبد الله زبیر عوام بر یزید بغضه امیر المو
منین حسین رضی الله عنه بیرون آمد و از مدینه بمکه رفت
اهل مکه با او بیعت کردند بعده بازگشت و از مدینه آمد
یزید عقبه مسلم را بر او فرستاد و چون بمدینه رسید یا زده
روز جنگ شد پنجهزار و پانصد تن از فرزندان اصحابه

رضوان الله عنهم کشته شدند روز چهارشنبه بیست

و هشتم ماه ذی الحجه سنه ثلث و ستین عبد الله زبیر رضی الله

که گفته تا مدینه غارت شد تا سه روز غارت میکردند

و دست در اسباب حرم رسول الله صلی الله علیه وسلم دراز

کردند خاک بر سر آن خاکساران چون رخت و اسباب ام

المومنین حفصه و ام المومنین ام سلمه رضی الله عنهما

آنروز زنده بودند غارت شدند خلق خط بندگی یزید دادند

تا اگر خواهد بفروشد و یا آزاد کند بیعت کردند عبد الله زبیر

سمت مکه بیرون شد و حصین بن سمیه تعاقب او

کرد و در مکه ملاقی شدند سته چار روز جنگ کردند در

میان خویش خبر رسید که یزید در نهم ماه صفر سنه

اربع و ستین بمرد جهان از ننگ او پاک شد

حصین بن سمیه مخذول شد و دست از جنگ بداشت

و در شام

و در شام برفت معاویه بن یزید بجای پدر بنشست چند
ماه او خلیفه بود در رساله ظهیری میگوید بعده خلافت
بمروانیان رسید عبد الملک بن مروان رضی الله عنه خلیفه
شد ام المومنین حفصه رضی الله عنها در عهد او بدار آخرت
خرامید او مکر سنی بود بعده مروانیان همه خوارجی شدند
امیر المومنین علی رضی الله عنه را ابو تراب کنیت کردند و
بر سر منبر ها خاک بر سر ایشان بر و لعنت میگفتند و جهان
از خوارج پر شد تا آنکه خلافت بمروانیان حمار رسید در
نوبت او حق سبحانه و تعالی از مروان جوانی سنی پیدا کرد
ابو مسلم کنیت نصر سیار خوارجی که از جهت مروان حمار
پادشاه خراسان بود چند گاه با او جنگ کرد آخر بدست
ابو مسلم علیه الرحمة کشته شد کار ابو مسلم علیه الرحمة روز بروز
بالا گرفت خدای کریم بکرم عمیم خویش او را برگزیده و پادشاه

خراسان کردانید از انجا روی بمروان حمار آورد در دمشق

باز جنگ شد مروان بشکست سمت مصر بگریخت او تعاقب

کرد و در مصر بیافت باز جنگ شد باز مروان بشکست

سمت مغرب بگریخت آخر ابو مسلم رحمة الله علیه حسن شیبانی

و پسران حارث اشتر را در تعاقب حمار فرستاد این ان

سر او را بریدند بر صاحب دعوة ابو مسلم مروزی رحمة

الله علیه فرستادند بعد صاحب دعوت ابو مسلم علیه الرحمة

منابر از لوث لعنت پاک کردانید و تخم خوارج یعنی نسل

یزید علیه اللعنة از جهان براند اخت و همه خوارج را علف

تیغ و حطام دوزخ کردانید و خلافت بعبد الله سفاح داد

که نبیره امیر المومنین عباس رضی الله عنه بود از انروز

خلافت در خانه دان عباسیان استقامت یافت و تا امروز

در خانه ایشان است والله اعلم فصل بیستم در بنای کعبه

تم فقط

عشقه فرّ الله تعالی می باید دانست در تفاسیر آیة و اذ

یرفع ابراهیم القواعد من البیت مسطور است چون مهتر

آدم صلوة الله علیه بزمین آمد فرمان شد که اساس

خانه برای عبادت ما بنا کن چنانچه اساس بنا کرد

و برای اساس بیت المعمور که از یاقوت سرخ بود دو در

داشت یکی شرقی دوم غربی فرشتگان آن شب فرود

آوردند و بداشتند مهتر آدم صلوة الله علیه را فرمان

شد این خانه را حج کن مهتر آدم صلوة الله علیه پیاده

از سراندیپ چهل حج بجا آورده در نوبت مهتر نوح

صلوة الله علیه چون طوفان خواسته شد آنخانه را بآ

سمان چهارم برده بودند بعده چون مهتر ابراهیم صلوة

الله علیه مهتر اسمعیل و هاجره را در حرم ساکن

کرد و آن روز حرم اکرشتان شده بود عالیق

که فرزند ابو معشر [illegible] بود
با [illegible] در کتب [illegible] بوده بود و
مد محل خانه کعبه گشته بوده باشد و جای خانه کعبه را ایزد
تعالی پیش از خلقت زمین بچهل سال آفریده بود و مانند
کفی بر روی آب و انشقه زمین هم از آن منبسط شد بنابر آن
مکه را ام القری خوانند مهتر ابراهیم صلوات الله علیه را فر
مان شد خانه کعبه بنا کن گفت در چه محل کنم حق تعالی
ابری سکینه نام در و قدرت سخن گفتن داده بود فرستاد
او بیامد سایه در محل خانه کعبه کرد همان مقدار که بیت
المعمور بوده سایه انداخت این روایت در واقدی
مسطور است و در کشاف در سوره حج مسطور است حق
سبحانه تعالی بادی فرستاد حجوج نام [illegible] مقدار
زمین که بیت المعمور بود بروفت و هم در کشاف

درلوبی

سورة البقرة در بیان آیت واذ یرفع ابراهیم القوا
عد من البیت سطر هست و اینجا خبرستاده بهمان
مقدار زمین که کعبه هست سایه کرد و دو صد ساله جهت
هست مهتر جبرئیل صلوة الله علیه جای نمود و بپر سایه کرد
مهتر ابراهیم خلیل الله علیه السلام و مهتر اسمعیل بر مقدار
سایه او بر زمین بکافتند آن روز مهتر اسمعیل بیست
ساله بود و مهتر ابراهیم صد و بیست ساله اساس
خانه کعبه ظاهر شد سی گز طول و بیست گز عرض همبران
اساس همان قدر عمارت خانه قریب کردند نه گز رفعت
بساختند و از چهار کوه سنگ خرج کردند حرا و بستر
و ثبیر و جودی و طور مهتر جبرئیل صلوة الله علیه حجر
اسود بیاورد و مهتر ابراهیم آنرا در جای که امروز است
بنهاد و حجره هفت گز درون خانه بساختند برای

سخت از آنکه کعبه را سقف نبود همین چار دیوار بود

بعده حضرت اسمعیل چاه زمزم مرتب کرده در کشاف

و ثعلبي و بستی و در تفسیر ان اول بیت وضع للناس سطور است

این عمارت تا هنگام بني جرهم بود بسبب طول مدت

موهن گشت بني جرهم فرود آوردند دیگر بار کردند باز

در نوبت عمالیق از سبب طول مدت موهن شد این

نیز فرود آوردند دیگر بار عمارت تازه کردند در واقدی

مسطور است بعده اهل مکه کعبه را بتخانه ساختند و هر یکی

بت خود در وی داشت سیصد سال سیصد و شصت بت

را درون کعبه می پرستیدند و بروایتی چهار صد سال

القصه بعده در نوبت نجاشي چون ابرهه حبشي امیر

یمن شد در ایام حج تمام خلق را دید استعداد سفر کردند

گفتند بزیارت خانه کعبه میروند ابرهه حبشي پرسید ای

[illegible]

و بد گفتند چه میکنند گفت آنجا نه ازچیست گفتند از
سنگ گفت من آن از بهر خدا شما را خانه از زرِ خام و زر
و حلهاء بسیار بنا کرده میدهم شما همین جا حج کنید در
خرابه بی آب مبر وید و زحمت نه بینید پس خانه در صنعا
از زرِ خام و زر با حلهاء بسیار ساخت و آنرا قاریقن
نام کرده بعزم و دتا و برا حج کنند هیچکس نگرداو بشور
و ندا داد هر که مطلوب حج دارد در صلیب حج کند
بکعبه نرود همه بکعبه رفتند و آن صلیب را آتش زدند
چرا که از چوب بود بسوخت و در رساله مهریست بعضی
مردمان طاق صلیب را در شب بر نجاست آلوده کردند
ابرهه در خشم شد و بغضب قصد خراب کردن خانه
کعبه کرد و قبطان مصر که فرعون را الخدای گرفته
بودند بعد غرق شدن فرعون موسی علیه السلام

و نتیجه ایشانرا از مصر بیرون کرده بود و جدا ساختند انگ
در کوه سلیمان ساکن شدند و در بلاد و ولایت هند ایشان
را افغان خوانند و ایشان از هند پیلان آوردند و با
ابرهه یار شدند و قصد خراب کردن خانه کعبه ساختند
ابرهه با لشکر حبش و افغان و با دوازده پیل و بر وایتی
سیزده و بر وایتی سیصد فیل آنجا آمد عبد المطلب جدّ
سید المرسلین علیه السلام پیشتر رفت و ملاقات کرد
و چند شتر عبد المطلب را از چراگاه در غارت حشم او در رفته
بود و عبد المطلب آن شتران را از و بطلبید او جواب داد
میدانستم که تو مردی بزرگی اما این چه بزرگی که شفاعت
خانه کعبه نمی کنی و شفاعت شتران خود میکنی عبد المطلب
گفت خداوند اشتر منم کیفیت شتران خود میگویم
خداوند خانه کعبه غیر است او تدبیر خانه کعبه خواهد کرد

بعد

بعده عبد المطلب گفت مطلوب از خرابی این خانه چه داری
گفت من صلیبی بنا کرده‌ام هر چند مردمان را میگویم دیگر
صلیب حج کنید نمیکنند درین دو دیده می آیند آمده‌ام
تا این را خراب کنم تا خلق بعد ازین در آن صلیب حج
کنند عبد المطلب گفت این دار الامان است و حوش
و طیور اینجا ایمن باشند کسی خراب کردن دست نیابد
گفت بامداد تو ببینی من این را چگونه خراب میکنم
و آن سنگ در خانهٔ نجاشی فرستم و این معنی پیش
از ولادت سید المرسلین علیه السلام بپنجاه پنج روز بود
بامداد ابرهه سوار شد و قصد خراب کردن کعبه
کرد و صنادید عرب چون عبد المطلب و ابو مسعود
ثقفی و بو حذیفه و ولید و مغیره گفتند این زمان
اینجا بلائی نازل خواهد شد ازینجا بیرون باید رفت

همه بیرون رفتند و بر کوه حرا بر آمدند تماشا قصد ابرهه

و دفع کردن آن نمیکردند ابرهه با مجموع ندم فیلی

داشته آنرا براند تا دیوار خانه کعبه براند و او

عجب فیلی بود که کوه توانستی بر انداخت فیل مذکور

بنشسته و جای گیر شد هرچند بزدند برنمی خاست فیل دیگر

آوردند همین حکم داشت گفت بکنند تا بیارید و لشکر

را گفت که پیاده شوید خراب کنید همدرین میان از

طرف دریا گله مرغان پیدا شدند خوردتر از کبوتر سرها

سیاه و شکم و پشت سفید بعضی با بهار نسرخ عبد المطلب را

نظر بران مرغان افتاد و گفت ای ابو مسعود و نعفی

می بینی گفت آری بلا رسید هر یکی ازین مرغان سه سنگ

داشت یکی در منقار و دو در چنگال هر یکی بقیاس کنار

گرد بکر و لشکر ابرهه در آمدند چون ژاله سنگ می باریدند

۲۰ نیم لوار

بر همه سوار میزدند از شکم و پشت اسپان فرو می
افتادند تا چشم بر هم زدنی همه لشکر کعصف ماکول شدند
مگر فیلان سلامت ماندند بعده سیلی از دریا بیامد و آن
همه مردان را ببرد والحمد لله علی ذالک در تفسیر سورهٔ
الم تر کیف در کشاف مسطور است ابو مکتوم وزیر ابرهه
بسمت حبشه بر نجاشی گریخت و مرغی از آن مرغان دنبال
او شده میرفت چون در حبشه نجاشی رسید کیفیت حال
تمام پیش نجاشی تقریر کرد او متعجب شد تا آن زمان آن
مرغ بر سر او بود همین کیفیت تمام گفت آن مرغ سنگ
به منقار فرو کرد انداخت بر سر او آمد از طرف دیگر بیرون
افتاد و پیش نجاشی جان داد نجاشی این معنی معاینه
کرد آن مرغ باز گشت و در رساله عجایب مسطور است
جد عبدالمطلب چاه زمزم را که بکلی انباشته شده

بود و کسی نمیدانست که کجا است باز از سر نو مرتب
کرد و در ان سال سید المرسلین صلعم سی و پنج
ساله شده بود سیلی از در بالا در آمد و دیوارهای خانه
کعبه بشکافت و ماری عظیم و سهمناک از دریا برآمد و درون
خانه قرار گرفت اشتران خلق را فرو میبرد و کسی را
قدرت دفع نبود امرای قریش در حضرت خدا بنالیدند و
گفتند مدتیست بتان ما چند درون آن خانه ما هستند از
خوف مار پرستیدن نمیتوانیم اگر آن مار دفع شود ما این
خانه بتجدید عمارت کنیم و بتان خود را چنانچه می پرستیدیم
همچنان بپرستیم ولید مغیره دعا کرد و گفت خداوندا عمارت
خانه تو منظور شده است ما همه اهم از دستکار نو کنیم تو این
مار را دفع کن بعد از ان مرغی عظیم در مسجد نشست و آن مار را
بپنجه گرفت و بهوا رفت و آن مار را در دریا انداخت و بعد از آن

دریا رفت

شدند رفت اهل قریش کسان در روم فرستادند تا
[illegible] نجاران را بیاوردند دیوار خانه کعبه خالی کردند چون
باساس رسیدند سنگها سبز دیدند بر مثال انگشتان بر هم
بافته ولید مغیره یکی ازان برگرفت زیر آن چیزی معاینه
کردند و نوری دیدند که همه بیهوش گشتند مکه بجنبید خواست
رجف و خسف شود و سنگ از دست وی بیفتاد و در
محل خود قرار گرفت عروق عرق ازان احتراز کردند هم
بر همین اساس عمارت آغاز کردند جمله قبایل چهار فریق
شدند بر رکنی فریقی را بقرعه تعیین کردند عمارت میکردند
چون محل حجر اسود رسیدند همه اختلاف کردند هر یکی گفت
که در رکن من باشد قریب شد که مقاتله شود آخر هم
بر یمین سید المرسلین علیه السلام را حکم ساختند گفتند
میان امروز همچو محمد در صلاح و سداد و دیانت و امانت

واری و غریب پروری و بیمار پرسی و عبادت
و بندگی غیر نهایت نیست همه عمر بر بلوغ مبارک و کریمی
نرفته است هر جا که او صحبت اقتدا بوده همه بحکم او رابطا
شدند بیک روایت بران قرار داده اند که این زمان
درین راه اول در آید آن سنگ بود دهند هر جا که او
را خوش آید بنهاد اول سید المرسلین علیه السلام در
آمد حجر اسود بر داد داد سید المرسلین علیه السلام
ردای مبارک فراز کرد حجر اسود درمیان نهاد چهار
شریف چهار مقدم را طلب کرد چهار گوشه بگرفتند در محلی
که مهتر ابراهیم صلوة الله علیه داشته بود و برداشت همه
آفرین کردند درین حال شیطان لعین بصورت شیخ
نجدی پیدا شد گفت قومی مردمان نامدار شده بوجود
نشدین اکابر شهر هر و شهر فنا عصر لعنات شب

منزلت

منزلت ارباب جاه و عصمت این جست بحکم یتیمی
کود کی بیمادر و مثال وی بی تبع خیال که هنوز تجربه
در کار نکرده راضی شدید و سنگ لیلی کل داشته
همه گفت ای پیر بطال کذاب و لعین امروز میان ما
هیچ او و یکری نیست چون جوانان بهبو باشیم ازین سخن
که سید المرسلین علیه السلام را به امانت با دکر دیشو
زدید ند و سنگ بر سر پیر بطال نها دند سنگسار کردند
پیر بطال از ان جا نا پیدا شد همه دانستند که شیطان
لعین بود و از ان روز او را لعین نجدی خوانند و در
عهد مهتر ابراهیم صلوة الله علیه در خانه کعبه با زمین
برابر بود و دران روز بو حذیفه مصلحت دید چار کز
بلند از زمین کرد و آن حجره مهتر ابراهیم صلوة الله
علیه در درون ساخته بود امروز آن مقام را حطیم

میگویند بیرون آوردند و شش ستون با نزده متر
پوشیدن و سقف مسطح کردند و بفرمود ولید عظیم بجا آوردند
و علاقها زحریر به پوشانیدند بعده ارزق بیت خود
را بجا دروبند و درون خانه کعبه داشتند و حزمیه بیت خود را
بر بام کعبه داشته و آن در فتح مکه دور شد چنانچه در صدر
ذکر افتاده است در شرح مشارق و مصابیح و شغناقی
و شرح هدایه مسطور است چون سید المرسلین علیه السلام
برای حج در سنه عشر بکعبه آمد ام المومنین عایشه رضی
الله عنها عرض داشته که من نذر کرده ام چون مکه فتح
شود یک دوگانه درون خانه کعبه بگذارم بفرمایند در کعبه
باز کنند تا من نذر خود بوفا رسانم سید المرسلین علیه
السلام دست ام المومنین عایشه رضی الله عنها بگرفت
و درون حطیم جدا در کرد گفت اینجا بگذار که این مقام

الخ

درون کعبه نیست و داخل کعبه است او را بایام جاهلیت
بیرون کرده اند کعبه را این قدر کم کرده اند اساس مهتر
آدم و مهتر ابراهیم و مهتر اسمعیل صلوة الله علیهم اجمعین
تا اینجاست اگر این عهد تو نبودی مرا فرصت وفا کردی
آنچه ازین عمارت فرو می آوردیم و باساس
مهتر ابراهیم صلوة الله علیه ظاهر میکردم و کعبه را
چنانچه مهتر ابراهیم صلوة الله علیه و السلام بود دیگر
نشر تیغ [illegible] در عزیمت بنا میکردم و حطیم را درون خانه
کعبه در می آوردم اما اگر عمر وفا کند و خواست حق
باشد سال دیگر چنین کنم بیشتری از صحابه رضی الله عنهم این
سخن بشنیدند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم
و بدان سال سفر آخرت کرد و آن اندیشه بوفا نرسید
تو چون در عهد معاویه عبد الله زبیر امیر مکه شد ام المؤ

و دور درون میان رکن شامی نوزده گز است و یک بدست
و میان دو رکن عرض چهارده گز است و نوزده گز است
و ازان اسود تا رکنی که نزدیک حجره است و آنرا عراقی
گویند هژده گز است و از در تا شاذروان پنج گز و عرض در
چار گز و رفعت هفت (بیست) گز و در اشعاق شرح هدایه بتعریب القاری
اندک همین موازنه مسطور است اما این گز از سر انگشت
وسطی تا استخوان آرنج است از گز کرباس یک انگشت
نقصان است گز عرب اینست و در هند این را دست
میگویند و صحن کعبه فرش سنگ است و اندرون سه ستون است
و آن از چوب صنوبر است و ستون میانگی از چوب ساج است
و در سقف هژده تیر ساج است و اندرون جلها فراوان زینت
بسیار است نقل است و یکم در احوال آنحضرت سید المرسلین
علیه السلام و خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم بیان فرمود

و در بیان این فصل چارده ذکرست و بعده خاتمه کتاب

نهست ذکر سوال گور در مقام ارواح در مصابیح و مشارق

و صحیحین مسطورست چون مرده را دفن کنند دو فرشته

می آیند و او را می نشانند واز وسوال میکنند که خدای

تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست مرده اگر جواب

بصواب دهد گوید ربنا رب السموات و الارض و دین الا

سلام و نبی محمد علیه السلام و انه عبده و رسوله خدای

من پروردگار جهانیان است و دین من اسلام است

و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه و سلم و او پیغمبر خداست

و بنده اوست در روضهٔ از بهشت در گور او می گشایند

و در اخبار الآخرت مسطورست چون مومن متقی را

در گور کنند بعد از سوال و جواب روضهٔ از بهشت

در آن گور بگشایند حوری از آن روضه قدح شربت

ادرت

بز و هست کہ روز بر و ز آید و باد و با آن حور در ملاعبه مشغول

شود بمرتبه ای که در گردن او پنجه بشکنند مروارید چون

در زمین فرو افتد آن حور بگوید مروارید مرا چیده بده

او در چیدن آن مروارید مشغول شود تا چیده باشد که قیامت

قایم شود و چندین هزار سال بر وی برین نمط بگذرد و اگر اسمی

نعوذ بالله منها جواب بر خلاف آن گوید گرزهای آتشین

بر سر او زنند که آواز او جمله جانوران جز آدمی و پری

همه بشنوند و زمین را بگویند که اینرا بگیر زمین چنان

بگیرد و بفشارد که پهلو راست در پهلو چپ آید و چپ در راست

آید و حفره ای از گور او پدید آید و عذاب کنند تا قیامت دوزخ در

نعوذ بالله منها در تفسیر آیه ان کتاب الابرار لفی

علیین مسطور است که جانهای مومنان در علیین باشند

و این علیین مرغزاریست در بهشت و بروایتی بلندی در

بهشت و لد و اح شهید ان تو و قالب بر ندکان سبز باشد
بهم و ز در مرغذاو بهشت بر دارند و شب در قندار
بای عرش قرار کیرند بر ایشان فرمان رسد چیزی
آرزو دارید بکویند چه آرزوی بریم روز در بهشت
پرواز میکنیم شب در قندیل عرش جا میکیریم باز فرمان رسد
چیزی آرزو برید کویند ورای این چه نعمت دیگر خواهد
بود که آرزو بریم باز فرمان شود البته چیزی آرزو
برید چون چاره نه بیند آرزو ببرند و بکویند خداوندا
جانهای ما باز بدنیا فرست تا یکبار دیگر در
راه تو کشته شویم و جانهای کافران در سجین بود و آن
سنگ است بر روی دوزخ در و سوراخ ها است مانند
سوراخ سوزن جانهای کافران بجبر دران در می آیند
آرند ذرزاهدیه کشاف مطور است که سجین سنکیست

بخوف

بجوف قبر و پوشیده در دوزخ نامها و جانهای کافران بجز مومنان
در می آرند در شرح اوراد مسطور است جانهای فاسقان و گنهگاران
را که گناهان کبیره کرده باشند بجز از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
را تحقیق معلوم نیست که کجا باشند اما اگر در پهلوی جان کا
فران بوند بدوزخ در سجین عجب نبود و یا عذاب نیست
عذابی که بر جان کافران است ازان کمتر بود و این معانی
در شرح اوراد هم در تفسیر زاهدی آورده شده است و در شرح
مصابیح و اخبار الآخرت آورده است تا آنکه مومن را
سوال شود روح برابر قالب بر سر برابر جنازه میرود
میت اند کیان نشستند و کیان برگرفتند و کیان برابر جنازه
اند بعد نماز کیان بازگشته اند و کیان تا سر گور موافقت
نمودند و کیان دفن کرده اند و کیان بعد دفن باز
گشتند و آواز خفق نعلین بازگشتن ایشان می شنوند در

عبارت غربت دار الآخرت و در اخبار مسطور است و در تصحیح
تعبیر و تمیز یکدیگر و حاصل معنی اینست که هر شب جمعه ارواح
مومنان بجانهای خویش می آیند بعضی خانهای خود را بطریق
دیگر می بینند و خصم خانه غیری می بینند و زنان شوهران
دیگر کرده اند و فرزندان را خاک یتیمی بر سر نشسته
و حسرتها بار عجز و زاری پیش آمده ایشان غمگین
شوند بر در خانهای خود استند و بزبان حال بآواز
اند و غمگین گریان میگویند ای کسانیکه در خانهای ما
و قصرهای و منزلهای ما ساکن شده اید و زنان ما را در
خواستید و مالهای ما در تصرف آورده اید و ما در عذاب لحد
تنگ و تاریک بیت الاحزان و گور زندان اجسام بالش
نیم خشت خام فرو مانده و تنها حیران و بی رفیق و از یاران
جدا مانده و از دوستان و همنفسان محروم گشته از

و ازان

فرزندان ما بعد وفات ما در تصرف شماها در پی سبب آن
ما به تصویر ان بود نامها را بجان ما بخشیده‌اند و فرزندان شما باز
است از حال ما بکلی اعتبار بگیرید و به نیکی کار امید و بدنیا مغرور
نشوید تا بشما دنیا آن نیاز دکه با ما باخت است اذکرونا بصدقة
بدعای ما را بصدقه و دعا ما یاد آرید و تا توانید نان دیگی
کسیه بخیل بود نا جوانمرد مباشید این مالها که در تصرف شما
است اگر چه چند روزی و دیروز در حق تصرف کرده‌ایم امروز ما را
حسرت و پشیمانی پیش نیامدی و در لطیف قصص مسطور است
که بازرگانی بود با مال و منال بسیار و زر اسباب بی
شمار و زنی صاحب جمال کوشکی بی مثال و داشت اما لئیم بود
چون وفات یافت همدران کوشکی دفن کردند بعد از آن
شوهر دیگر کرد روزی تاجری برای خریدن متاعی بدر
آمد درون طلبید کوشکی دید آراسته و مقامی پیراسته

چون که نوبت بدان رسید جام بخورد جام برداشت و دره

بستد یکی محکم بران گور فرود کرد اشت غریب را بغایت

عجب نمود متحیر گشت که این چه رسمی است چون چندین

نوبت برهم اینچنین کرد پس غریب را طاقت نماند پرسید

که این چه ماجراست و زدن دره هر گور هر نوبت چرا

آن زن گفت ای خواجه این گور شوهر اول منست و این تمام

و مال و منال تمام ملک او بود اما لئیم بود خود نخوردی

و نه ما را خوردن دادی چون رحلت سفر آخرت کرد

من این جوان را خواستیم و این اموال تمام در تصرف

این جوان فرود آمد میخورد من از قهر هر بار که دره بر

گور میزنم و صد لئیم اقامت میکنم و میگویم ای قر

ملتبان حاشا اگر این مال پیش ازین تو میخوردی

امروز برغم تو دیگر نخوردندی و ترا حسرت و ندامت

[illegible] در ذکر علامت [illegible]

معلوم است چون وقت آن در رسید که قیامت قایم شود
و خلق اغلب فاسق گردد و زن غنی شود و زمین گنجها خود بیرون
افگند و آنرا کسی نستاند و باران کم و زلزلها و خسفها
ظاهر شود و امام مهدی بیرون آید شخصی بود عبد الله نام
بلند بینی روشن پیشانی از اهل بیت محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم از اولاد فاطمه رضی الله عنها خلق را بر دین محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم دعوت کند و عدل و انصاف بگسترد
جور و ظلم براندازد و نعمتها فراخ شود و بارانهای نیک
ببارد و زمین اجناس نعمت بیرون دهد و میوها بسیار
شود بار و خلق آسمان و زمین خشنود باشد بعد خروج
هفت سال وفات او باشد بعد ده چیز علامت قیامت
پیدا شود یکی طلوع آفتاب از طرف مغرب شود و آن

بر

شب قیامت در ان هفت بعد از آفتاب از جانب
مغرب زرد و لرزان با ماه یکجا هر دو قریب یکدیگر بر آیند
تا ربع آسمان برسد بعده مراجعت کند بر قانون معتاد هر
روز از مشرق طلوع آید و در اخبار الآخرت آمده است از روز
نیمی آدمی و نیمی پری از هول هلاک شوند و در ها توبه بسته
شوند دوم دودی در عالم پیدا شود از مشرق تا مغرب
بگیرد و مؤمن را هیئت زکام پیدا شود و در کافر غالب
سکر پیدا شود از گوش و بینی و دبر این دود بیرون آید
سیوم آتشی از مغرب بر و آبی از قعر عدن پیدا شود سمت
مغرب رود چهارم خسفی در مشرق بود پنجم خسفی در مغرب شود
ششم خسفی در جزیره عرب ظاهر شود هفتم دابة الارض
پیدا شود هشتم خروج دجال باشد نهم نزول مهتر عیسی صلوة الله
علیه دهم ظهور یاجوج ماجوج باشد ذکر دابة الارض

مسطور است در اخبار الاخرت در باب خروج دابة الارض
مسطور است که صورت او چون شتر باشد و روی او چون
روی آدمی است بهر سمت ندا کند که جمله دینها باطل است
جز دین اسلام در جستی و کشاف و در سورة نمل در
تفسیر این آیة اخرجنا لهم دابة الارض تکلمهم
ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون مسطور است
طول او شصت گز باشد و زیر و ایچ سر او برابر آید
او را چهار انگشت و پا باشد و او را دو بازو و پر بود و سر
او چون سر ماهی باشد و چشم او چون چشم خنزیر
و گوش او چون گوش فیل و شاخ او چون شاخ
گاو بود و گردن او چون گردن شتر مرغ و سینه
او چون سینه شتر و رنگ او چون رنگ پلنگ و دم
او چون دم گوسپند و سم او چون سم شتر
باشد

مسافت

او چشمه و میان دو بیرون او دوازده گز باشد چندانکه

بیرون آید مهتر عیسی بن مریم صلوة الله علیه و مردمان

در طواف خانه کعبه باشند زمین زیر پای ایشان بجنبد و صحن

مسجد حرام پاره شود دابه قریب رکن یمانی بیرون آید و

کعبه و تا سه روز بیرون آید و بر عصای مهتر موسی و خاتم

مهتر سلیمان صلوة الله علیهما بود و بر پیشانی هم عصا و

خاتم بنهد و بر پیشانی مومن نقطه سپید پیدا آید که از آن

تمام روی او چون کواکب روشن بود و نقش خاتم بر آید

انه مومن و بر پیشانی کافر نقطه سیاه پیدا آید که از آن

تمام روی او چون ته دیگ سیاه گردد و نقش خاتم بر آید

که انه کافر و بر بینی کافر بخاتم مهار اندازد و بعد

مومن را گوید انت مومن من اهل الجنة و کافر را گوید

انت کافر من اهل النار و بیک روایت از کوه صفا که

شنیده ام در قبیله بنی هود دیگر که زنی بصفت مولود

گشته است رفتیم و معاینه کردیم همچنان بود که سلیمان

سلیمان علیه السلام فرموده بود را ولیکن پرسیدیم که شما را

فرزندی دیگر هست یا نه گفت سی سال شده است که

فرزندی نشده است این زمان فرزندی شده است

او را دیدیم قطیفه پیچیده در آفتاب افتاده بود و از

چون آواز ما بی خبر خواب میکرد همین که سخن ما

شنید در حال دو چشم بگشاد و گفت چه میگفتید گفتیم

تو می شنیدی گفت آری چشم من پیش من می خسپد

اما دل من نمی خسپد روزی سید المرسلین علیه السلام

با امیر المومنین عمر رضی الله عنه برون رفت و دید میان

در آن وقت

کودکان بازی میکرد و دست بر پشت او زد و گفت

گواهی میدهی که من رسول خدا ایم گفت آری گواهی

سید المرسلین علیه السلام روزی یاران را جمع کرد و بر

سر منبر نشسته و فرمود ای یاران جمیع پیغمبران

خود را از دجال بیم کرده اند من نیز شما را اکر آیت

از وی بیم کرده ام و کیفیت او تمام گفته ام عین آنکه

گفته بودم تمیم انصاری رضی الله عنه معاینه کرد و بر

من آمد و ایمان آورده و گفت که من با سی نفر از

یمن در جهاز بدریا سوار بودم موج زد جهاز ما را یکماه

در دریا بگردانید و در جزیره افکند چون ما در آن

جزیره رفتیم دابه را دیدم بسیار موی که تمام اعضاء

او در موی پوشیده بود و پیش از پس معلوم نبود

گفتیم تو چه ملکی تو کیستی گفت من جساسم یعنی جاسوس

دجالم پیش ما را گفت مردی در این دیر منتظر شما

است برو و بیایید ترسیدیم نباید که شیطان باشد چون در دیر

بدیر

...در آمدیم شخصی عظیم و درشت و مهیب دیدم

که هیچ وقت مثال او ندیده بودیم از عصا لنگ

آهنین گردن غرق آهن فولاد در بند و زنجیر دستها

با گردن بسته گفتیم ویک تو کیستی گفت از حال خود

علم میدهم بار بیا شما بگوئید که کیستید گفتیم ما مرد

مان از عرب هستیم با وجهاز ما در این جزیره افکندند گفت

گفت خبر دهید خرماهای نخلستان نام ده بیسان است در

زمین شام هنوز بار میکرد یا نه گفتیم بلی هر ساله بار میکند گفت

گفت قریب شده است که بار نکند گفت خبر دهید بحیره

طبریه آب دارد یا نه گفتیم آب بسیار دارد گفت قریب است

که خشک شود گفت خبر دهید چشمه نام شهری است

در ... م جانب قبله زغر که در عورت آب دارد یا نه

خلق از ان نهر زراعت میکنند یا نه گفتیم هم آب دارد و هم

این سخن مذکور در مصابیح و مشارق و شرح
مشارق مسطور است که دجال از زمین خراسان بیر
ون آید بروایتی میان شام و عراق بیرون
آید یک چشم او کور باشد هر کدام که خواهد بعضی
چشم راست را کور بیند بعضی چشم چپ را میان دو چشم
نبشته باشد که کافر نزدیک کوه احد فرود آید چند
روز آنجا باشد خواهد که در مکه مدینه در آید نتواند هر بار قصد
کند فرشته از پیش پدید شود و بر سینه او چنان بزند که باز
پس رود چون از آن نا امید شود سمت شام بر آید
یکطرف او باغی باشد آنرا بهشت گویند و آن در حقیقت
دوزخ بود طرف دویم او آتش باشد آنرا دوزخ
خوانند آن بحقیقت بهشت بود خاک بدهان او خود را
خدای گویند و خلق را بخود دعوت کند و پیش از خروج

ادر هر سال امساک باران شود و قحط باشد چون بنزد ایشان
آید باران را بگوید بیاید در حال باران بیارد و زمین را
بگوید که نعمتهای خود بیرون انداز زمین نعمتهای انواع بیرون
دهد شیر در پستان گاو و گوسپند و شتر و بز افزون
گردد فراخی نعمت و میوه پدید شود بر طایفه بگذرد
وایشان را دعوت کند بدو ایمان آرند و متابعت
او کنند باران را بگوید تا بر ایشان بیارد و زمین را
بفرماید تا نعمتها خود بیرون دهد و بر قومی دیگر بگذرد
ایشان را دعوت کند ایشان گویند تو کذابی مسیح
دجالی او ازین سخن روی بگرداند باران را از ایشان
منقطع گرداند در میان ایشان قحط افتد و در خرابها
زمین را بگوید گنجهای خود بیرون بیارید زمین گنجهای
خود همچند زنبور شهد انداز [illegible]
دبکند

دهند و تیغ از پیش دو پاره کنند و باز او را بطلبد او
زنده شود و خندان پیش او بیاید عظیم فتنه او دقیق باشد و
گوید اگر من پدران و مادران و فرزندان مرده شما را
زنده کنم بخدائی من مقر آئید یا نه گویند زنده کن او گوید
زنده شوند فی الحال بصورت آن مردگان شیاطین پیدا
شوند و بعضی نادان او را استوار دارند و بدو ایمان آرند
و بخدای خالق آسمان و زمین کافر شوند و بیشتری کم
عقلان او را تصدیق دارند و هفتاد هزار مردم کم عقلان
متابعت او کنند و با او باشند بروایت نواس بن سمعان
رضی الله عنه چند روز بروایت اسما بنت یزید چهل سال
بر روی زمین بگذرد و چون ابر بیشتری زمین را
سیر کند سید المرسلین علیه السلام میفرماید چون او
بیرون آید اگر من زنده می بودمی با او حجت کردمی

و بعد ازین جمال از خضر جعفر و مصحف حق می باید که هر
از جهت نفس خود با او بحجت پیش آیند و او را رد کنند
مهتر عیسی صلوة الله علیه در مشارق و مغارب می
آرد و دجال همدرین باشد که مهتر عیسی بن مریم صلوة الله
علیه و سلامه نازل شود نزدیک مناره بیضاء در مشرق
دمشق و دو حله زرد پوشیده هر دو بازوی خود بر کتف دو
فرشته داشته فرود آید در کشاف در سوره زخرف می
آرد بیک روایت در زمین قدس فرود آید و آن زمینه
را افیق گویند بدست او دشنه باشد در بیت المقدس
در آید و مردمان در نماز با مهدی باشند امام بدیدن
او پیش تر خیزد امام را مقدم و دنبال او اقتدا کند و بر
شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم نماز کند اما
در رساله جهری می آرد امامت کند زیرا که امت
مستقل

حنفل بعضی قوم آیند در مصابیح ببانید سوم مطور است
که لشکر مومنان بشام باشند که دجال بیرون آید و مومنان
برای یا بقتال صفها راست کنند در میان تکبیر نماز گویند
مهتر عیسی صلوة الله علیه نازل شود امامت کند از مشارق
در مصابیح مطور است هر کافری که بوی او برسد در حال
بمیرد و بوی نفس او تا آنجا که نظر او کار کند مهتر عیسی
صلوة الله علیه در طلب دجال شود دجال از خوف
او گریزد و او از مهابت او چون موم بگدازد مهتر
عیسی صلوة الله علیه نزدیک لد دان کوهیست در
شام که آنرا کوهی زیتون خوانند یعنی دریابد در آنجا
جا بیابد و دشنه بزخم کرده بکشد و آن دشنه خون
آلوده بخلق نماید و گوید این دعوی خدای کرد بعده
گروهی که از یکیت او سلامت مانده باشند بر مهتر

... عیسی علیه السلام ... گردانید به بیگاه ... ازد وبشرف
کرامات مخصوص گردانند واز علو درجات هریک را
بشارت ... دهد والحمد لله رب العالمین ذکر خروج یاجوج
وماجوج در ... مسطور است همدرین میان مهتر عیسی
علیه السلام وحی نازل شود که من گروهی از بندگان
خود بیرون آورده ام که کس را طاقت محاربهٔ
ایشان نیست تو با این قوم مومنان در کوه طور رو
ومختفی شو مهتر عیسی علیه السلام با این قوم در کوه طور
رود وسد سکندر که در مشرق است پاره پاره شود واز
پس او یاجوج وماجوج بیرون آیند وهمه عالم را از
ایشان پر شود ودر کشاف وتفاسیر دیگر ودر تفسیر این
آیه وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ مسطور است که این قوم
فرزندان یافث بن نوح علیه السلام اند وبروایتی

یاجوج از

یاجوج از ترک نبوده ماجوج از دیلم و جیلم و صفت اند
یاجوج در غایت کوتاهی قد هر یکی مقدار یک بلشت و ماجوج
در غایت درازی قامت طول هر یکی بقیاس شصت
گز و همه کافر اند سید المرسلین علیه السلام فرموده است
هیچکس از ایشان نمیرد تا صد فرزند نرینه نزاید و بروایتی
هزار بزایند چون بیرون آیند شهرها خراب کنند و هرچه
پیش آید از آدمی و چهارپایه و درختان و گیاه همه را
همه بخورند در مشارق و مصابیح مطور است آبهای دریا
طبریه و دجله بتمام بیاشامند بران حد پیشان که بیایند
بدریا آب نیابند خلیش ببینند گویند بدینجا وقتی
آب نبود ایشان خلایق را بکشند عالم و شهرها زمین‌ها
را خراب کنند تا آنکه در بیت المقدس برسند گویند اهل
زمین را بکشتیم اکنون اهل آسمان را هم بکشیم تیر باد

سوی آسمان بفرستند حق تعالی آن تیرها را بخون آلوده
بر ایشان باز گرداند ایشان خوش شوند که خلق آسمان
را کشتیم پیغمبر عیسی علیه السلام قوم او که در کوه طور
مخفی باشند بقوت در مانند و چنان مضطر گردند که قیمت
یک سر گاو میان ایشان بصد دینار کنند و ایشان
مناجات کنند حق تعالی در کردن یاجوج و ماجوج کنه
بیند آزرده ران علت همه یکبار بمیرند پیغمبر عیسی صلوات
الله علیه و قوم او فرود آیند یک بلشت زمین
از کند کی ایشان خالی نبود که ایشان باشند باز منا
جات کنند حق تعالی پرندگان مهیب بفرستند چنانچه هر یکی
را بمنقار بگیرند و ببرند در موضع نهند که جای برآمدن
آفتاب است و بیرون اندازند و بارانی تند ببارد و صحن
زمین همه شسته و پاک گردد خلق جهان پنج سال از

و کمان ایشان

دشمنان ایشان را منهزم گردانند ذکر نزول حضرت عیسی
صلوة الله علیه در اخبار الآخرت مسطورست که عیسی صلوة
الله علیه با آن قوم در مکه نزول کند و بدین مصطفی
صلی الله علیه وسلم دعوت کند عدل و انصاف بگسترد و
صلیبها بشکند یهودیان و نصارانرا و صابیه را بکشد زمین
برکتهای خود باز پدید آرد و نعمتهای فراخ شود و میان
خلق آسایش باشد چنانکه حضرت سید المرسلین علیه
السلام فرموده است مردمان انارها بخورند و پوست
بیرون اندازند ازان پوست آن قدر تودها شود که در سایه
آن تودها بنشینند و در بستانها برکتی پدید آید و در همه
جهان خورمی و خوشی باشد بروایت مصابیح هفت سال
و بروایت اخبار الآخرت چهل سال مهتر عیسی علیه السلام
بماند بعده برحمت حق پیوندد در کشف در تفسیر سوره

سنبل مسطور است که چون مهتر عیسی علیه السلام از آسمان نزول کند جمیع ملتها بخیزد و همین یک ملت اسلام بماند و در دنیا امن و امان بدان مثابه پیدا شود که شیران و یوزان و گرگان و پلنگان و اشتران و گاوان و گوسفندان یکجا بچرند و کودکان با ماران و گزدمان بازی کنند چهل سال برین نمط باشند بعده مهتر عیسی علیه الصلوة و السلام وفات یابد در مصابیح آخر فصل در فضایل سید المرسلین علیه السلام مسطور است که مهتر عیسی صلوة الله علیه را درون قبه رسول الله صلی الله علیه وسلم دفن کنند و امروز آنجا همین یک تربت وار جایگاه خالی مانده است در ذکر قیام قیامت و نفخ صور و احیاء اموات و حشر در مصابیح و شرح مشارق و تفاسیر مسطور است که بعد وفات مهتر عیسی علیه السلام حق تعالی بادی فرستد خوشبوی تر از مشک از سمت یمن

ہیں ۱۱ الہ

پید آید و جمیع مومنان و متقیان از غایت فرحت
تن باد جان دهند و همه بمیرند و بعد ازین مردمان از
کافران و فاسقان باشند ایشان میان حق مجادله
مقاتله و فسق و فجور و خواب خور طریق کافران و حرام
مشغول باشند که ناگاه قیامت قایم شود یگان یک مهتر
اسرافیل صلوة الله علیه یک نفخه صور دمد و در شرح
شارق در باب آن مسطور است مدت صد سال
بعد مهتر عیسی علیه السلام بگذرد و جز شرار قومی دیگر
باشند و ایشان از دین و دیانت هیچ ندانند که
قیامت قایم شود مهتر اسرافیل صلوة الله علیه صور
دمد و در تمهید المعرفت مسطور است که دران نفخه بگوید کل من
علیها فان ویبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام همین که صور
دمد اهل زمین و آسمان بیهوش شوند قال الله تعالی

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِي
الْأَرْضِ چنانکه آسمان همه در جنبش آیند چنانکه گهواره
کودکان بجنبانند و اطباق آسمان و زمین بجنبند کوهها
و قصرها و دار و درخت مانند محلوج نداف در هوا پران
شوند و برهم زنند چون سرمه گردند و آسمان چون
آسیا بگردد و پاره شود آفتاب و ستارگان سیاه گشته
ذره ذره شده چون حلاج وف فرو افتد و زمین
هموار گردد چنانچه اگر بیضه در مشرق باشد از مغرب
بنماید و هیچ جانوری زنده نماند خلایق و ملایک سموات
هم جان داده باشند الا ما شاء الله وَنُفِخَ فِي الصُّورِ
فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَا شَاءَ اللّٰهُ
فرمان رسد بحضرت عزرائیل که جانها دهندگان همه
تمام قبض کردی اکنون جان خود قبض کن او جان خود

بدلخواه در

بشود می سوزند و اضطراب کنند تا بقبض کشد در عالم
کسی زنده نماند مگر ملک الملک القدیم تعالی و تقدس
و ما شاء الله و در بعضی تفاسیر قصص من فی السموات
مسطور است که هفت طبق از موت سالم مانند حاملان عرش
و کرسی و اهل جنت و اهل دوزخ و جبرائیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل و در تفسیر امام ناصر غزالی همدرین
محل مسطور است بیک قول ملک الموت روح جبرئیل
و میکائیل و اسرافیل و روح خود بعد نفخه اول قبض کند
و بادی که ازین نفخه صور بیرون آید جمله خاک اجزای
جانوران مرده که در عالم متفرق شده باشد همه یکجا
فراهم آید و در مشارق و تمهید المعرفت و مصابیح
و اخبار الآخرت مسطور است که آدمی را استخوان است
نزدیک سرین که آنرا عجب الذنب خوانند همه اعضای وی

آدمی خاک گردد مگر جان و استخوان بماند تا زنده شدن باز

مردم را ترکیب [illegible] درست مرتب و ترکیب کرده و دیگر طریق

گیاه برویند در اخبار الآخرت آورده است تا این همه

خاک اجزای آدمی گرد آن استخوان جمع شود چنانچه اجزای

هیچ عضوی بعضوی نمیرود خاک لب بخاک بینی نیا

میزد و خاک چشم بخاک گوش نیامیزد و همبرین منوال خاک

تمام اعضای در محل خود فراهم آید چهل سال همبرین

منوال بگذرد در تمهید المعرفت مسطور است پس حقتعالی

بیکام و بی زبان ندا کند انا الملک این المتکبرون

و این الجبارون منم پادشاه همه عالم و عالمیان کجا

اند امروز آن جباران و متکبران که خود را پادشاه

عالم می انگاشتند و طبل خودبینی بر روی زمین میکوفتند

لمن الملک الیوم امروز ملک کراست پس خود بگوید

لله الواحد

لله الواحد القهار و بعد از ویران سیت و ز زیر عرش
آنرا بحر الطیبون خوانند از نشیبهای بهشتها باران
فرستد چهل شبان روز مدام بمبالغه آب آنها باران مانند
سیماب باشد اما سبک همه حیوانات ازان باران چنانکه
گیاه از زمین بروید اجسام ایشان بروید و هم جانوران
ازان استخوان عجب الذنب و خاک اجزای جسم چنانچه بود بغیر
جان مرکب گردد و همه اعضای استقامت یابند
و تمام زمین از خلایق پر شود و هر جنس صورت حیوانات
و کالبد تا مستقیم بیجان به بلندی چهل گز در تمام صحن دنیا
توده باشد و هم تو بر تو افتاده پس بفرمان خدا تعالی
مهتر جبرئیل و مهتر میکائیل و مهتر اسرافیل صلوة الله علیهم
زنده شوند مهتر اسرافیل صلوة الله علیه زیر عرش آید
و بیک روایت بر صخره بیت المقدس باستد صور بدهن

گیرد و دم بدمد بعد جمله جانها بسوراخ است ... نهار

جمیع خلایق و از آن سوراخ صور نهند و بدمد و درین نفخه بگوید

یا ایها الاجسام البالیة و العظام النخرة و الجلود

المتمزقة و اللحوم المتفرقة و العروق المنقطعة قوموا

فان الدیان قد اقام القیامة جمله جانها از ان سوراخها

بیرون آیند و در هوا مانند ملخ پران شوند و جانها مومنان

چون ستاره درخشان نماید و جانهای کافران چون انگشت

سیاه نماید پس مالک ملک و تقدس بی کام و بی زبان

ندا کند ارجعی کل روح الی جسده یعنی گویا باز گردید ای

جانها هر یک سوی جسد خویش جانها در قالبهای خود درآیند

بفرمان خدای عز و جل همه زنده گردند برخیزند و متحیر

باشند و حیران شده هر سمتی مینگرند ثم نفخ فیه

اخری فاذا هم قیام ینظرون سرمستان کل نفس ذا

ئقة الموت

و بنفخه الموت بیدار شوند و سر از لحد بر آرند با آنکه
نشت خام فرو کذارند سرو پا برهنه تاختند کرفته بر خیزند
تا جزای کردار خویش بیابند سبحان من یحیی
العظام بعد موتها و بیک روایت میان دو نفخه عذاب
از کورستان نهاد برکیرند چون بیدار شوند هم متحیر باشند
و بپندارند مکر از خواب دنیا بیدار شده اند و عذاب
کور فراموش کرده باشند و به تحیر بکویند دیر خفتیم
تا آنکه این آفتاب برآمد و اشراق شده لم یلبثوا
الا ساعة من النهار و لم یلبثوا الا عشیة او
ضحیها چون عالم را بر هیئت دیگر بینند کویند نه این
آن روز قیامت است کافران کویند وای بر ما نه ما آنک
این آن روز است که پیغمبران میکفتند و ما استوار ندا
شتیم و این روایت در تفسیر ابو اللیث در کشاف

بعد تا نفس ملامت جمیع حیوانات عالم را بعث شود
تا بران حد که جنس مگس را بعث باشد بعد محاسبه مظالم که
و قصاص جز آدمی و پری و شیاطین دیگر همه حیوانات ناچیز
شوند مگر چیزی که آدمی را بران انس باشد آن بماند چنانکه
طاوس و کبوتر و جز آن در مشارق و مصابیح پیغمبر صلی الله
علیه و سلم میفرماید همین که من خیزم چه بینم موسی صلوة الله
علیه السلام پیش از من برخاسته و قوایم عرش گرفته است اگر
مگر اینمعنی منزلت او را از آن جهت باشد که در کوه طور
بدیدن نور تجلی او را صعقه شده بود و اول کسی که از روز
جامه حله پوشیده مهتر ابراهیم صلوة الله علیه باشد و او
را این منزلت سبب آن بود که نمرود میان جمع برهنه کرده
و در پله منجنیق نهاده در آتش افکنده در رساله عبدالله
مسطور است بعد مهتر جبرئیل صلوة الله علیه سید المرسلین علیه السلام

اول کسی [illegible] پیغمبر [illegible] علیه [illegible] و ابراهیم [illegible] صلی الله [illegible]

دو هم الله

دو حصه از روز دشنبه المرسلین علیهم السلام در بهشت همه

گوید یا اخی جبرئیل خدا تعالی با امت من چه کرد گویند هنوز

نه برخاسته است همین تو و ابراهیم و موسی برخاسته اند

پس ملائکه ندا رسند و ندا در دهند هلموا الی یا رکبکم وقفوهم

انهم مسئولون ای بندگان بشتابید بسوی پروردگار

خود بایستید در موقف عرصات که این زمان آن وقت است

که با شما حساب کرداریم الیوم تجزی کل نفس بما کسبت

امروز آن روز است که بساط عدل بگستریم و ترازوی

عمل بیاویزیم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال

ذرة شرا یره یک ذره نیکی پاداش دهیم و یکذره بدی

را عقاب فرمائیم پس حق تعالی زمین سپید مانند نقره خام

بگسترد و همه آنجا جمع آیند در مصابیح در رساله عبدی

مسطور است بعضی یکان نفر بر شتر سوار بعضی دوگان نفر بر یک

حشر و بعضی [illegible] بر [illegible] و بعضی دوگان نفر بر

شتر و بعضی پیاده و بعضی بزانو و بعضی بسرین و بعضی به

شکم و کافران بروی و بر اندازه عمل خود هر یکی روان

شوند و در بعض کتب اصح روایت آن آورده است که همه پیاده

بیایند کسی سوار نباشد انبیا همه در عرصات پیاده آیند

الغرض همه ~~[illegible]~~ بعرصات آیند در اخبار الآخرت می آید قبل شان

باده نوش و کبود شان دین فروش و پادشاهان با

خروش که بطبل و علم مشغول بوده اند و ظلم پیشه داشتند آن روز

روده هاشان از شکم بیرون آمده و در زمین لغزان کشان

می آیند و ماه رویان و پری پیکر که خود را سپاه لشکر عشق پندا

شتندی روده هاشان گرد پیچیده و روده های دیگر در گر

دن افکنده کشان می آرند و لبهای لعل باده نوشان و

رویهای سپید مجرمان و عاصیان زرد و سیاه گشته و [illegible]

بلا بینی

را بعضی روی با شعله شده و چشمهای کبود گشته و بیرون آمده و چنانکه بخفه کردن چشمهای بیرون آیند کرد ایشان را آتش حلقه کرده بر رومی دوند و مشرکان را بعضی زنجیرهای آتشی بگردن کرده و غلهای سوزان در حلق افکنده حیران و پریشان سمت عرصات می کشند در کشاف در سوره عم مسطور است که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه السلام فرمود بعضی بصورت خوکان و بعضی بصورت بوزنها و بعضی سر و پای بالا و بعضی کور و بعضی لنگ و بعضی کر و بعضی کر و بعضی زبان بیرون آمده و بعضی را ریم از دهن سیل زده و عرصات از گندگی آن ستوه آمده و بعضی دست و پای بریده و بعضی بر دار آتشین کشیده و بعضی جامها قطرات پوشیده بینید
در سراج القلوب و در رساله عبهریه مسطور است در آن

بزوز مرد ... فوج باشند یوم ینفخ فی الصور فتا

تون افواجا نوزده فوج کننده کاریان باشد یک فوج

مطلقیان بود و گروه گروه بیایند و گروهی را روده‌ها

از شکم بیرون آمده بر زمین افتاده کشان می آیند

منادیان ندا کنند که این آن قوم اند که در دنیا دروغ

میگفتند گروهی دیگر بیایند شکم چون کوه بر آمده ماران

و کژدمان بر سینه ایشان پیچیده پوست و گوشت آنها ر

میخورند گویند ایشان آن قوم اند که از مال زکوة نمی دا

دند گروهی دیگر بیایند دست و پای بریده ندا کنند این

آن قوم اند که همسایه را می رنجانیدند گروهی دیگر

بیایند زبان پس قفا کشیده و آتش از زبانها بیرون

می آید گویند این آن قوم اند که گواهی دروغ میدا

دند گروهی دیگر بینند زبانهای ایشان به زمین رسیده

گویند

گویند این آن قوم اند که جامهای دست تکبر پوشیده اند
و گروهی دیگر ببایند چو بهار آب منی از فرجهای ایشان
روان شده و از کند یک بوی ایشان عرصات گندیده آمده
و عورتهای را فرزندان در فرج آویخته گویند این
آن قوم اند که زنا میکردند و گروهی دیگر ببایند روی
های ایشان سیاه و چشمهای ایشان سبز و دندانهای
بر شکم افتاده و پلیدی از شکم بیرون آمده گویند
این آن قوم اند که در دنیا خمر می خوردند گروهی
دیگر بیایند رویهای ایشان سیاه و مردار های در
دهن گرفته گویند این آن قوم اند که لقمه حرام میخوردند
گروهی دیگر بیایند شکمهای سوزان و از دهان و شکم
و گوش و بینی آتش بیرون می آید گویند این آن قوم اند
که ربا خورده اند گروهی دیگر بیایند همه لنگان و

وگنگکان کو میکان قومی را بینند بیکتبر سیکردند و گروهی

دیگر بیاید گویند این آن قوم اند که قرآن خوانده بودند

باز فراموش کردند بران عمل نکردند گروهی دیگر بیاید

زبانهای خود بخود میخایند گویند این آن قوم اند که

خود عمل نکردند و دیگران را عمل کردن میفرمودند گروهی

دیگر بیاید شکم های ایشان گرفته گویند این آن قوم اند

که حق مردمان را میخوردند گروهی دیگر بیایند بر دستهای

خلانیده گویند این آن قوم اند که قاضیان بودند که

بر رشوت حکم ناحق میکردند گروهی دیگر بیایند بر دار

آتشین کرده گویند این آن قوم اند که غمازی میکردند

گروهی دیگر بیایند جامهای قطرات پوشیده و از ایشان

بوی گنده می آید گویند این آن قوم اند که در دنیا مادر

و پدر را میرنجانیدند گروهی دیگر بیایند موی پیشانی

با پاشنای

تورات

غمازی

چغلی

با پشتهای پاسی کرفته کویند که این آن قوم انکه هموز از وقت
قدرت میکردند کروهی دیکر بیابند روی ها ایشان سیاه و
... ها ایشان در کردن افکنده و بر روز روی میبرانند کویند
این آن قوم اند که ایشان کافران و مشرکان و منافقان
بودند کروهی دیکر بیایند روی ایشان همچون ماهتاب شب
چهارده هم براقهای سوار و حلهها پوشیده و تاجهای نور
بر سر نهاده کویند این مومنان اند و متقیان اللهم اجعلنا
منهم و در اخبار الآخرت مسطورست و زان حال مهتر ابراهیم
صلوة الله علیه اذر پدر خود را ببیند کوید یا آبت انی
اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن فتکون الشیطان
ولیا ای پدر نمی کفتمی که این روز پیش است با خدای تعالی
عصیان مکن او کوید از امروز باز عصیان نکنیم از خدا
تعالی بخواه تا مرا نجات بدهد مهتر ابراهیم صلوة الله علیه آذر

بعد گفت که ای بنده خود ندا بدرم را خواز کفر و آن مرا از روی بانو بید

ملک فرمان آید که ما نجات و رحمت خود بر کافران حرام

گردانیده ایم بعده آفتابی سوزان و گرم در عرصات طالع

شود او قریب سر مردمان بود هر یکی در خوی خود غرق باشد

بعضی تا شتالنگ و بعضی تا کمر و بعضی تا حلق و بعضی تا لب

در بیان معاتبه و مجادله

ذکر معاتبه و مجادله و امتیاز مومنان از کافران و حساب

در اخبار الآخرت مسطور است بعده تا دیری خلق ایستاده

بمانند هیچ فرمان نرسد بعده ذریت محمد مصطفی صلی الله علیه

وسلم را طلب شود بعده انبیاء دیگر را فرمان رسد

شما تبلیغ فرمان کرده آید یا نه همه گویند بار خدایا

کرده ایم باز فرمان رسد که تبلیغ رسالت کرده اید

یا نه باز گویند کرده ایم باز دیری بگذرد بعده فرمان

رسد خلایق را از مومنان و کافران پیشتر آرید

ایم مجم

و همه متحیر حیران باشند تا چه فرمان خواهد رسید درین میان
فرمان رسد الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان
انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم
ای فرزندان آدم با شما عهد نکرده بودیم که شیطان را
نپرستید و متابعت او مکنید که او دشمن شماست
مرا پرستید که دین حق و راه مستقیم است چرا بر خلاف
این کردید که امروز مستحق عتاب و عذاب گشته اید کسی
جواب نگوید همه سر فرو کرده باشند باز فرمان رسد
یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم
آیاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا ای گروه پریان و آ
دمیان نیامدند بر شما پیغمبران فرمان ها و ما بشما را رسا
نیده اند و شما را بیم نکرده اند ازین روز گویند خدا
وندا پیغمبران آمدند و بیم کردند و ما گواهی میدهیم بر نفسها

خویش که ما گشته کارانیم وزندگانی دنیا و زینت آن ما را
مغرور گردانید و کافران گواهی دهند بر خویش بکافری
قالوا شهدنا علی انفسنا و غرتهم الحیوة الدنیا و شهدوا
علی انفسهم انهم کانوا کافرین بعد فرمان رسد وامتازوا
المجرمون
الیوم ایها المجرمون ای گناهکاران وای بدکرداران وای
عاصیان وای مجرمان وای کافران جدا شوید امروز از بهشتیان
و متقیان وای بدبختان از نیک بختان علاحده شوید ای
دوزخیان از بهشتیان جدا شوید فرمان رسد آدم را به
طلبید بهتر آدم حاضر آید فرمان رسد ای آدم اهل دوزخ
را از اهل بهشت جدا کن آدم گوید یا خدا وند چند از چند
جدا کنم فرمان رسد از هر هزار نهصد و نود و نه اهل
دوزخیان اند و یکی را از اهل بهشت بیرون آر آنوقت
وقتی باشد که جدا امن از هول دوزخ پر شوند عورتان
تمام حملها

حامله حملها نهصد غلاف بن همه از هیبت امر ملک اعلی تعالی و تقدس
مست باشند اما صید نباشند ... وضع کل ذات حمل
حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری در مشارق و مصابیح
مسطور است در آن محل یاران از سید المرسلین علیه پرسیدند یا
نبی الله آن یکی از هزار که باشد فرمان شد یکی هذا امت من باشد
نهصد و نود و نه از یاجوج و ماجوج باشند من امید وارم که نصف
اهل بهشت از امت من باشی در تمهید المعرفت می نویسد ملایک
صلوه الله علیهم در آیند و کافران را از موی پیشانی گرفته و
پای گرفته بیرون آرند فاسقان و گناهگاران را براندازه
گناه هر یکی را زنجیر بگردن کرده کسی را شکم پاره کرده و روده ها
بیرون کرده و در گردن افکنده و کسی را دست گرفته براندازه
گناه هر یک را بیرون آرند و علاحده کنند سید المرسلین علیه
السلام میفرماید در آن محل طایفه را بینم که از امت منند در دوزخ

می برند فریاد کنم اصحابی اصحابی فرمان رسد که ایشان بعد تو مرتد
شده اند و از دین برگشته اند چون میان دوزخیان و بهشتیان
امتیاز حاصل آمده باشد اهل بهشت را آراسته در عرش بایستانند
و اهل دوزخ را چپا در عرصات بهشتیان خدای را سجده کنند و گویند
الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین کافران خواهند که سجده
کنند نتوانند پشتهای ایشان یک طبق کرده خمیدن ممکن نگردد
بعده فرمان رسد که هشتاد هزار نفر از امت محمد که ما را با ایشان
حسابی نیست ایشان را به بهشت برآیند و دیگران را در حساب
بدارید اول محاسبه نماز شود و بعده خونهای ناحق پرسد
و اذا الموؤدة سئلت بای ذنب قتلت بعده از چیزها
دیگر پرسند دران حال مردم راستا خود نظر کنند عمل خود بینند
چپا نظر کنند همان عمل خود بینند پیش و پس نظر کنند همان
عمل خود بوبینند در نزهة العقول مسطور است دران حال دو

مجموع

دهند تا پیش آرند یکی در ره نیاید مرد متدین و مصلح بوده باشد
و طاعت و زکوة داده و بسیار از وی در وجود آمده باشد و دیگر کسی
که مفسد و بدکردار باشد او را هیچ عمل نیکی نبود فرمان رسد
تا همه نامه اعمال بیرون و پیش آرید و برایشان دهید نامه بدنشان
دهند مرد مفسد در نامه خود هیچ حج و غزا و زکوة و صلوة و صوم
و زکوة نه بیند و مرد مصلح جریده اعمال خود از نیکیها و طاعتها
که کرده باشد خالی یا بد بهر دو مناجات کنند این گوید که آن
نامه بمنت خطاب حضرت عزت در رسد که ای زاهد خشک
مغز طاعت میکردی اما این برادر مسلم را غیبت میکفتی
اگر چه مفسد بود بدله هر غیبتی که او را میکفتی داده نیکی از
دفتر تو برمیداشتم و در دفتر او می نبشتم و لاه بدی از
دفتر او دور میکردیم و در جریده تو ثبت میفرمودیم
تا بکار بجای رسید که تمام نیکیهای تو او برد و تمام بدیهای

اگر تو بار نشده تا امروز و بیست بهی در حضرت ما آمدی اکنون
بقدر مایم تا مهر خاموشی بر دهن تو زنند تا معلوم عالمیان گردد
که عقوبت غیبت و بال است در مصابیح آورده است بعضی بنده
دیگر پیش آرند فرمان رسد فلان گناه را میدانی گوید بار خدایا
میدانم فلان گناه گوید میدانم چندین گناه بیان کنند او
اعتراف کند که او را تحقیق شود که از اهل دوزخ گشتم
فرمان رسد این همه گناهان میکردی اما از ما میترسیدی
و از خلق شرم می‌پوشیدی از برکت آن در دنیا ما گناهان
تو پوشیده میداشتیم و امروز همه آمرزیدیم پس نامهٔ
حسنات بدهند و سیئات او محو کنند ان الحسنات یذهبن
السیئات بعده کافران و منافقان را پیش آرند و در جمع
ندا دهند هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم این آنکسانند
که خدا را و پیغمبران خدا را دروغ گو گفتند و تکذیب کردند

و بر خدا افترا کردند و از این روز منکر بودند امروز لعنت

خدای بر ایشان واجب شد الا لعنة الله علی الظالمین ط

ایشان از انچه کرده وگفته باشند منکر شوند وگویند ما جاءنا

من بشیر ولا نذیر انبیاء را طلب شود فرمان رسد شما تبلیغ

رسالت ما کرده اید فرمان ما بر ایشان رسانیده آید یا نه ایشان

گویند بلی یا رب فرمان تو رسانیده ایم فرمان رسد ایشان

منکر اند گواه شما کیست گویند مومنان امت محمد مصطفی

صلی الله علیه وسلم فرمان رسد امتان محمد علیه السلام را حاضر

کنند وگواهی پرسند ایشان همه گواهی دهند که خداو

ندا رسل وانبیاء تو تبلیغ رسالت تو کرده اند فرمانها

تو بهمه رسانیده اند این خاکساران قبول نکردند کافران

گویند ما گواهی ایشان نمی پسندیم گواه از ما باید در حال مهر

خاموشی بر دهان ایشان زنند قو[illegible] اليوم نختم على افوا

افواهم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون و دست
و پای و سر و گوش و پشت و پهلو و تمام اعضای ایشان
را فرمان رسد و در سخن آیند هر عضوی در سخن آید و بدانچه
کرده اند گواهی دهند بعده مهر از دهن ایشان بردارند
ایشان گویند سحقا لکم و بعدا خواری و دوری باد شما را
آخر این همه که میکردیم از بهر راحت شما میکردیم امروز
شما هم بر ما خصم گشتید و گواهی میدهید در تنبیه معرفت
مطلوب رب صابیان و نصاری را پیش آرند فرمان شود ای نصاری
و صابیان عیسی و مریم را بخدایی گرفتید هیچ مگویند همه سر فرو کرده
باشند فرمان شود عیسی را حاضر آرید مهتر عیسی صلوات الله علیه را پیش
آرند فرمان شود یا عیسی ابن مریم أأنت قلت للناس اتخذونی
وامی الهین من دون الله ای عیسی مریم تو گفته خلق را که
مرا و مادر مرا بخدایی گیرید جز خدای آسمان و زمین چون

و بمریم

این خلق

این خطاب بهیبت رسد بحضرت عیسی علیه السلام عیسی
از هیبت و شرم ذو الجلال خواهد که بگدازد بگوید که من نگفته ام اگر چه راست باشد ولیکن ادب بندگی نگاه
دارد بگوید ان کنت قلته فقد علمته اگر این سخن من
گفته ام تو بعلم قدیم خود دانسته باشی و اگر این کلمه از
زبان من بیرون آمده باشد تو بسمع بیچون چه شنیده
باشی در مصابیح مسطور است بعضی هر کسی را فرمان رسد بنام
یا فلان یا فلان آخر من ترا بزرگ و مهتر قوم نساخته بو
دم و معظم و محتشم نکرده ام زن و فرزندان ندادم
و اسپ و اشتر منجر و تو نکر دانید که آن روز در پیش است
او گوید بلی یا رب همه بکردی فرمان رسد چندین کرم همه
حق تو کردم آخر تو چندین کفر و زندقه چرا کردی نمیدا
نستی او گوید نمیدانستم فرمان رسد چنانچه تو این روز

را فراموش کردی ما هم ترا فراموش کردم فراموشی
بر خدای عز و جل نیست ازین فراموشی ترک دادن است
در عذاب داریم قوله تعالی قال کذالک اتتک آیاتنا فنسیتها
وکذالک الیوم تنسی دیگران را همبرین جمله فرمان رسد
ایشان گویند خداوندا بتو و بکتابها تو ایمان آوردیم
و فرشتگان و پیغمبرین ترا قبول کردیم نماز و روزه و
زکوة و صدقه بر پای داشتیم فرمان رسد این همه بنفاق
بود و ریا کردید چون به اخلاص نکردید حبطه کردیم اولئک
الذین حبطت اعمالهم ذکر کتاب و میزان در تمهید المعرفت
آورده اند پس فرمان شود ملائکه نامه اعمال هر یکی بدو
دهید نامهای پران شوند ملائکه ندا در دهند هاؤم
اقرءوا کتابیه خلایق همه مدهوش کردند ملبر زند که این
زمان نامه بکدام دست خواهند داد نامه مومنان و نیک

بختان

انجان بدست راست دهند و نامه کافران و مشرکان و منا

فقان بر دست چپ و همه ایشان دست ها است فراز کنند

تا بستانند ملایک دست بر سینه ایشان زنند سینه ایشان

بشکافند و دست چپ از سینه سمت پشت بیرون آرند تا نامه

بدان بدست دهند مرد ملی نامه خوانند کی بند فرمان رسد

بملایک میزان بیارید یک پله او از نور باشد بقیاس تمام دنیا

و پله دوم از ظلمت باشد بقدر مشرق و مغرب مهتر میکاییل

را فرمان رسد بدست گیر او بدست گیرد ترازو و در حسابگاه

بر دست مهتر میکائیل بیا و بیرون ملایک پله او در دهند والوزن

یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک الذین خسروا

انفسهم فی جهنم خالدون اعمال هر یک چنانچه حکمت حکیم تقا

ضا کند بر سنجند طاعت هر کرا مقدار دانه سپند بود از

معصیت نی یاد آید او را براتی دهند از آتش دوزخ

و بر سر تر از وی نقیبان باشند ایستاده و فریاد و بانگ کنند یعنی
آنکه نقیبان بانگ زنند چنانکه همه اهل عرصات بشنوند فلان
ابن فلان نیک بخت شد و فلان ابن فلان بدبخت شد نعوذ
بالله منها و در اخبار الآخرت مسطور است و درین میان یکی بنده را
بیارند نود و نه نامه اعمال او بدست او دهند و هر یکی بدرازی
آنقدر باشد که نظر کار نکند و این همه پر از گناهان باشند
فرمان رسد از این چیز منکر میشوی او گوید نه یارب همه کرده
ام زیادت ازین کرده ام فرمان رسد هیچ عذری داری
و هیچ عملی نیک داری او گوید نه ام از خداوند فرمان
رسد یکی ترا نزد یک ما حسنه هست پس یک رقعه مقدار
دو انگشت بیرون آرند و دران نبشته باشد که این بنده
یکبار در دنیا بصدق دل گفته باشد اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
ورسوله

موجه سوانه فرمان رسد این جمله بدیهای دیگر وی را بکپله نهند
و این رقعه در پله دوم با گوید خداوندا این رقعه با این
طومارهای با چندین بدیهای کی مقارنت خواهد کرد معلوم
شد که من اهل دوزخ گشتیم ملایک آن همه بدیهای او و آن
نود و نه طومار او در یک پله نهند و این رقعه در پله دوم که وان
این رقعه باشد از گرانی آن هفت زمین بشنید و بجنبد و از آن قدریا
برخیزد ملایک نقیبان فریاد کنند فلان ابن فلان نیک
بخت شد اهل عرصات همه متحیر باشند او را براتی آزادی از آتش
دوزخ دهند در مصابیح مسطور است سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم میفرماید دو دفعت مردمان را در عرصات پیش آرند و معاتبه
و مجادله شود و بعد دفعت سیوم که پیش آرند نامهای
ایشان پران شوند و میزان بر پا کنند چون وزن اعمال
آخر شود گناهکاران را که بدیهای ایشان زیادت آمده باشد

متحیر استاده باشند در اخبار الآخرت و در مصابیح مسطور است
درین میان فرمان رسد که هفتاد هزار نفر باشند از امت
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم برابر هر یکی هفتاد هزار نفر باشند
بغیر رجحان عمل سمت بهشت رانند اینقدر از سمت بهشت
رانند دیگر ان متحیر باشند چون تحیر ایشان زیادت شود مالک
الملک سه دفعت بید قدرت خود درمیان گناهگاران امت
محمد اندازد و سه مشت قدرت پر کند گناهگاران آنکه شد
سمت بهشت اندازد معلوم است که در ید قدرت چند آید و
شمار آن در وهم آدمیان و عالمیان کی گنجد در صحیحین
مسطور است در سه محل کسی از کس یاد کند یکی آن زمان که فر
مان رسد و امتازوا الیوم ایها المجرمون مردم متحیر باشند
که درین زمان از کدام قبیله خواهند گردانید دوم آن زمان
که فرمان رسد هاؤم اقرؤا کتابیه خلایق مدهوش

کرده وکه این زمان نامه بکدام دست خواهند داد سیوم آنزمانکه میزان بپا ویزند خلق جهان نهان اولین وآخرین مدهوش بودند که آن زمان بکدام راه خواهد آمد و بروایتی محل سیوم محل بلصراط است وذکر دوزخ و بلصراط کذشتن مومنان ومنافقان وکافران بدوزخ و احوال ایشان در اخبار الآخرت ومصابیح مسطورست دوزخ بجوش آتش در دوزخ فریاد کند چنانکه همه اهل عرصات بشنوند بگویند اگمل بعضی بعضًا خداوندا بعضی ازمن وبعضی ازمن راخواند تا کی منتظر خواهم بود و انتظار من از حد گذشته کجا اند عاصیان و کجا اند آن منکران که ازمن منکر بودند و بتو عصیان و بیفرمانی میکردند ایشانرا بمن تسلیم کن فرمان در رسد بملایک دوزخ را

هیا رند دوزخ زیر هفتم طبق زمین است و هفت
دوزخ است و هر هفت دوزخ زبر یکدیگر است
ملائک بروند هفتاد هزار طناب در حلقهای دوزخ
اندازند هر طنابی را هفتاد هزار فرشته بکشند
دوزخ را حاضر آرند در اخبار الآخرت مسطور است
مالک دوزخ را بدو ماران چو کنگره ان بسرها بیرون
آرند و از دهنهای ایشان آتش بیرون می آید کذا
الجحیم سعرت و این دوزخ از خشم خدا تعالی آفریده
شده است هفت دوزخ هر کدام که فروتر است
وسخت تر است یکی را جهنم نام است دوم را لظی سیوم
را حطمه چهارم جحیم پنجم سعیر ششم را سقر هفتم را
هاویه و در هر یکی عذابها گوناگون از آتش دوزخ
سوزان ماران و کژدمان و آنکه عذاب و اینکه باشد

نیہ ہمہ ست و در وے ہفتاد ہزار وادیہ ست از آتش در ہر وادیہ
ہفتاد ہزار شارستان است از آتش در ہر شارستانے ہفتاد
ہزار کوشک ست از آتش در ہر کوشکے ہفتاد ہزار سرای ست
از آتش در ہر سرای ہفتاد ہزار ایوان ست از آتش در
ہر ایوانے ہفتاد ہزار حجرہ ست از آتش در ہر حجرہ ہفتاد
ہزار صندوق ست از آتش در ہر صندوقے ہفتاد ہزار
نوع عذاب ست اگر یکی ازان او در میان دنیا بکشایند
عالم ہمہ بسوزد و دوزخ را چہار دیوار ست بر ہیے
ہر دیوار پانصد سالہ راہ ست و در دوزخ ہفتاد ہزار
وادی زمہریر ست و در ہر وادی ہفتاد ہزار کوہ ست از
برف و ژالہ و در ہر سال دو کرت دوزخ نفس بیرون زمید
یکبار نفس گرم بیرون دہد شش ماہ گرما بجہان شود
و یک کرت نفس سرد بیرون دہد شش ماہ بجہان

سر ما بود و چون دوزخ حاضر آید فرمان شود که بر سر
دوزخ پلی را که صراط نام است بکشید و درازی آن سه هزار
ساله راه است هزار سال بالا باید رفت چنانکه به
نشیب فرود آیند و صورت پل همین است و عرض آن پل
باریک تر از موی باشد و تیز تر از تیغ فرود او عمق دو
زخ باشد و عمق دوزخ این مقدار است که از روز آفر
نیش عالم سنگی از لب دوزخ فرو انداخته اند آن
روز که اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ
آوازی بر آید فرشتگان گویند امروز این سنگ در قعر
دوزخ رسید و بالای پل صراط فرشتگان عمودهای
آتشین در دست گرفته استاده باشند در مصابیح و اخبار
الآخرت می آید فرمان رسد بفرشتگان که خلایق را از
مومن و کافر همه را بسوی آن پل برانید و از پل مو نگذرا

برونید و از پل مومنان را بگذرانید وان منکم الا واردها

کان علی ربک حتما مقضیا فرشتگان در آیند و چون شبانان

که رمه گوسفندان برانند خلق را سوی پل برانند فرمان رسید

خداوند هر که چیزی را می پرستید امروز پس وی را او کنید

و دنبال معبود خود روید کافران و مشرکان همه زیر علم

ابلیس آیند و ابلیس و دیوان و بتان می پرستیدند همه را

بدوزخ کشند کافران و مشرکان دنباله ایشان روان شوند

و مومنان استاده باشند فرمان رسد شما در چه تفکر اید

ای امتی پیروی معبود خود چرا نمیکنید گویند ما منتظر

رحمت معبود خود استاده ایم فرمان رسد سجده کنید همه

فرمان رسد عون ما حافظ شماست بسم الله الرحمن الرحیم

بگویند روان شوید و از پل بگذرید و علامت فرمان که

و یکان نفر ا یهود و نصاری فدای یکان نفر از امت محمد

مصطفی صلی الله علیه وسلم بدوزخ دهید و نصاری و یهود ملترا
باجمعهم فدای مومنان امت محمد علیه السلام بدوزخ
دهند و مومنان بر سر پل آیند اول محمد علیه السلام
و امت او را فرمان شود تا بگذرد محمد علیه السلام گفته
بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان راند و بر پل در آید امت
او عقب او در آیند بعده پیغمبران دیگر و امتان دیگر و
و مومنان هر یکی بر اندازه عمل خود بگذرند بعضی چون
برق و بعضی چون باد و بعضی چون پرنده و بعضی چون اسب
و بعضی چون پیاده و بعضی چون [illegible] کان و کوران و بعضی
بسرین و بعضی بشکم و سینه و بعضی چون مورچه و
ابلیس لعین و شیاطین و کافران و مشرکان همان که
نخستین قدم بدان پل نهند سرنگون بدوزخ در افتند
ملائک فریاد کنند و برآرند خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم
فی سلسله

مسلسلات در مهات سبعون ذراعا کما در مشکوة و مصابیح معلوم است
خازنان دوزخ زبانیه دوزخ شاخهای آهنین گرم
دست گرفته از فرود عاصیان و مجرمان و گناهگاران
می زنند چون تا غوغا سازند و بعضی را بسر نگون
به دوزخ اندازند و بعضی زخم خورده مجروح شده بگذا
رند و بعضی و بعضی نیم سوخته بر آن لب پل افتند و ران

سوخته

حالت بعضی ما در گوشه صراط با مهتر جبرائیل استاده
دعا و زاری میکنند و در اخبار الآخرت آورده است
گروهی از عاصیان چون قدم بر پل نهند پا بسوزد و
پا را بدست گیرند دست بسوزد باز از دست بگذارند
دست به دندان گیرند توقف کنند و بعضی به عجز بنده در دوزخ
افتند و بعضی بدست گرفته آویزان شوند همچنین که ما
نده شوند به دوزخ افتند کی نیک بد به دوزخ افتند ملائکه

که خازنان دوزخ اند و زبانیه اند استاده خشم کنند

عاصیان را در جهنم اندازند و یهودیانرا در لظی نصا

ریانرا در حطمه صابیانرا در جحیم و مجوسیانرا در سعیر و

منافقانرا در هاویه و ویه وادیست در دوزخ مهیب نام

جباران را دران وادی اندازند و کسانیکه دران روز

در دوزخ افتند آنکه کافر و مشرک اند ابد الآباد در دوزخ

بمانند و از عاصیان کسی باشد یکسال بماند و کسی باشد

پنج هزار سال بماند و کسی باشد پنجاه هزار سال بماند و آخر کسی

کسیکه آخر روز از دوزخ بیرون آید پنجاه هزار سال در دوزخ

بماند و بعضی از عاصیان تا آخر روز بیرون آیند همین اند

یا محبوس باشند روز آخر شود و بعضی هنوز از ایشان در

کمر اند و هم نرسیده باشند و بعضی تا نیم پای جهنم نشسته باشند

و بعضی هنوز در کمر اند بل اول محبوس باشند در رساله ظهیریه

مسطور است

معلوم است چون کافران در دوزخ افتند در قعر روند

فی الدرک الاسفل من النار باز بالا آیند باز در قعر روند

همچنین چنانکه بادنجان که در روغن پخته شود همچنان بزنند و آن

حدید در دوزخ گوشت و پوست جهانیان ببرد مغز و استخوان

دو چندان درگداز آید گوشت و پوست همه بریزد بفرمان

خدای تعالی باز گوشت و پوست تازه شود و میسوزد

کلما نضجت جلودهم بدلنٰهم جلودا غیرها و هم

چنین ابد الآباد بدین صفت هر بار بگدازد و باز تازه شود

و دوزخیان فریاد کنند یا اصحاب الجنة افیضوا علینا من

الماء ای بهشتیان آبی سرد بر ما بریزید فرمان رسد آید

که نعمتهای بهشت بر شما حرام است اگر شما را مقامی باید در

دوزخ مقامی سرد آفریده ام پس مالک ایشان را در وادی

زمهریر از برف سرما است که در سردی آنچنان بگدازند

سرد

که استخوان آن همه یکدار آید هر بار یکدار زند باز گوشت و پوست تازه
شود باز یکدار زند و در سر ماچنان کپیا زند که ارکان همه دوزخ
لرزه آید فریاد بر آرند ای مالک باز همدران آتش زند از مالک باز هم
ایشانرا با آتش اندازند همچنین علی الدوام ایشان را عذاب باشد
گاهی با آتش گاهی بزمهریر در اخبار الآخرة مسطور است حق تعالی در
ایشان تشنگی و گرسنگی پیدا آرد فریاد بر آرند که ای مالک
بگرسنگی حیران شدیم در رون دوزخ درخت است زقوم هم
از انها که ذره از ان بدنیا آرند از تلخی شود اهل آن تمام
دنیا خراب شود و اهل دنیا هلاک گردند از آن درخت ایشانرا
بخورانند لآکلون من شجر من زقوم فمالئون منها
البطون که چون بخورند برور بخو لا شند باز به تشنگی فریاد
کنند در دوزخ دریا ریم است از انها اگر قطره از ان بدنیا
آرند تمام جهان گنده شود از بوی گند یا او جهان خراب شود

ودلو ما

و دلوها عظیم که هر یک بقیاس گنبدی باشد از آن ریم در

حلق ایشان بریزند چنانچه شکم تا گلو پر باشد هذا فلیذوقوه

حمیم و غساق و بعض احوال آبهای گرم و سوزان

ریز بهر و دها و آنچه در شکم باشد همه بگداخته فرود افتد

و ان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه در تمهید المعرفت

نبشته است بعضی را زبانها از پس قفا بیرون آورده و

قلابهای آتشین کرده بدوزخ آویخته باشند و بعضی را دو

دستها کشیده و چشم بدان آویخته باشند و بعضی عورات

زنان پستانها چاک کرده قلابها آتشین درآورده بآتش

آویخته باشند و بعضی را ماران و کژدمان فرو گرفته می‌خایند

در مصابیح و مشارق مسطور است کمترین عذاب که باشد

که ابوطالب را خواهد بود دو نعلین آتشین در پای کرده باشند

چنانچه از گرمی آن مغز سر او بجوشد در اخبار الآخرت

که در وی ما دو دوزخیان بعضی را سیاه باشند و بعضی را زرد و
بعضی سوزان چون انگشت و دندانهای ایشان مانند کوه احد
بود و رانهای ایشان چون کوه شیر و زبانهای ایشان آویزان
تا دو فرسنگ اهل دوزخ پایمال میکنند ولب بالینه از قدم
تا نیم سر باشد ولب فرو دینه آویزان تا ناف و سطبری
پوست چهل دو گز باشد و بیک روایت که در مشارق است که
سطبری یعنی پوست ایشان مسافت سه شبانروز
یعنی هژده فرسنگ و در دوزخ هفتاد هزار کوه آتشین است بر آن
کوهها سوار کنند هفتاد هزار سال براه روند و باز فرود
آرند هفتاد هزار سال دیگر فرود آرند هر بار همچنین سوار
کنند باز فرود آرند و روغنهای گرم سوزان بر سر و روی
ایشان بریزند بمجرد ریختن گوشت او فی الحال بگدازد و استخوان
بهیچید پیدا آید و همان روغن در شکم بریزند هرچه در شکم است
بگدازد

بگدازند و از راه دبر بیرون افتد باز همچنان کنند که
بود و همه گریان باشند و نوحه کنند و فغان برآرند از گریه
ایشان جویها روان شوند و تلخ و در دوزخ روان شوند
و آن آبها گرم و سوزان باشد هر بار رهدران غوطها زنند
و چشمهای ایشان از گریه گرم شد هر بار بگدازند بیفتند باز
همچنان شوند که بودند باز بگدازند علی الدوام بهمین حال
با ... خازنان دوزخ گویند ای خاکساران بر شما
پیغمبران نیامده بودند که ازین حال خبر دهند سالهم
خزنتها الم یاتکم نذیر گویند قالوا بلی قد جاءنا نذیر
فکذبنا و پیغمبران آمده بودند و بر ما علیم کرده ما استوار
نداشتیم ایشان را دروغ گوی گفتیم و تکذیب کردیم خازنان
دوزخ گویند پس دعا شما و فریاد در گمراهی ست شما را
ازین حال خلاص نیست باز فریاد برآرند بگویند ای پروردگار

ما بفرماید تا اسلاف ما را و پیشینیان ما را و جمیع ان

عذاب کنند که ایشان ایمان نیاوردند و ما را در کفر

تلقین کردند در خاطر ما نقش کفر بنشاندند فرمان رسد

لکل ضعف مگر هر یک از شما و اسلاف شما یکی بد و عذاب

خواهد بود در تفاسیر سورة ابرهیم مسطور است که کافران

شیطان را ملامت کنند گویند که تو ما را فریفتی و از

راه بی راه افکندی و تلقین کفر و ضلالت کردی

ملعون از مالک اجازت خواهد تا خطبه کند مالک منبری

از آتش دوزخ نصب کند او بران بر آید خطبه کند یا زمرة

اشقاوة ان الله وعدکم وعد الحق ای گروه

بدبختان و ای گمراهان و ای دین بر باد دادگان

بوسوسه من فریفته شدگان بدانید که خدای عز و جل

وعده کرد شما وعده حق که مرا بیگانگی خواهید و شر

نیارید

نیابد که من شما را بعد مردن زنده خواهم کرد و باز
پرسش کردار شما خواهم کرد و پاداش خواهم داد
نیکی را نیکی و بدی را بدی و آن وعده وفا کرد و وعدتکم
فاخلفتکم و من سبب عداوتی که با پدر شما داشتیم و
عده کردم شما را وعده باطل که بت پرستید و شرک
آرید همان تا این بتان شفیع و دستگیر وقت شما شوند
تا شما را رها نند از عذاب دوزخ و آن وعده خلاف
کردم شما خدای را که خالق جن و انس است و روزی دهنده
جن و انس است اجابت نکردید و طاعت ننمودید منکر مر
دید و ملت ملعون من پذیرفته بودم چرا اجابت کردید بوسوسه
شیطانی فریفته و مغرور گردید و از وعده رحمانی غافل
شدید وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن دَعَوْتُكُمْ
فَاسْتَجَبْتُمْ لِي و مرا بر شما تسلط قهر و قدرت جبر نبوده غر

وضلالت بزور واکراه نمی فرمودم بلکه بترغیب میکردم

وسوسه وتلبیس واندیشه باعث میشدم وراه نمودنها

باطل میکردم شما چرا پرده غفلت پیش عقل افگندید وحق

را از باطل فرق نکردید وعده دوست از غیبت دشمن

نشناختید وباختیار خود درکفر وضلالت افتادید فلا تلوموني

ولوموا انفسکم پس ملامت مکنید مرا بلکه ملامت

کنید نفسهای خود را که این همه باختیار خود وارادت خود

بکردید ونه تا بتکلیف وتعلیق من ما انا بمصرخکم وما انتم

بمصرخي نه من شما را توانم رسید ورسیدن عذاب ونه شما

مرا فریاد توانید رسید وکافر شده ام از روزیکه سجده

نکردم وبدرستیکه کافران را عذاب خواهد بود کافران

گویند راست میگوید ما بفریب او مغرور شدیم واز فر

مان انبیا غافل شدیم وبعقل ودرایت رجوع نکردیم و

ایا نکو

واین کفر و ضلالت همه باختیار و ارادت خود کردیم
همه گویند بیائید بر خویش بگذریم و نوحه کنیم پس گویند
تا بصد سال نوحه کنند باز گویند صبر کنیم تا بصد سال صبر
کنند پس گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما
لنا من محیص برابر است مرا خواه نوحه و زاری کنیم خواه
صبر ما را ازین عذاب خلاص نیست باز فریاد کنند یا
مالک لیقض علینا ربک ای مالک بگو تا خداوند مرا به
میراند تا ازین عذاب خلاص یابیم قال انکم ماکثون
مالک گوید بعد ازین مرگ نیست شما دایم همچنین در عذاب
باشید باز ناله و زاری کنند هزار سال بنالند گویند خداوندا
غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین شقاوت ما بر ما
غلبه کرد و ما ندانستیم خداوندا مرا ازین عذاب بیرون
آر و بدنیا فرست و اگر وقتی طرفة العین بیفرمانی تو کنیم

علینا

ودر قهر و غضب شود بانگ بر آتش زند و گوید بگیر این عاصیان
را چون آتش قصد ایشان کند و گرد ایشان در آید باز همه گویند
الله الله آتش بگریزد و هفتاد فرسنگ بیشتر رود مالک در قهر و غضب
شود بانگی بر آتش زند و گوید ای خاکسار سیاه روی چرا فرمان نکنی
و فرمان خدا بجای نمی آری آتش گوید ای مالک آن روز که مرا آفریده
اند با من شرط کرده اند که این آتش اگر بگویند کلمه الله گویا آسیبی
به ایشان نرسانی پس ما هر که هفتاد سال ترا عذاب کنند و خاک ترا بباد
قهر انتقام دهند مرا چه زهره باشد که من گرد گویندگان کلمه
الله در آیم طاقت عذاب آن ندارم مالک بانگ و در غضب شود بانگ
زند زبانیه همه بشنوند ماران و کژدمان همه سر بر آرند و یک بانگ
کنند محمد آرند از بس هول این بار ایشان را گفتن کلمه الله
فراموش شود آتش گرد ایشان در آید و هر یکی را در گیرد و قومی
از اهل عرصات که مرا ط بر خیزد و شود از ما درها بدان

و فرزندان طفل برآیدها و بران فرزندان خود درین که از
آفتاب گرم در حجاب میداشتند و بعضا از پرورده اند
آنروز بدوزخ ببینند فریاد کنند پسران و دختران
طفلان مادر و پدر خود را که از سینه ایشان فرود نیامده اند
این زمان در آتش معاینه کنند فغان بر آرند و بگویند وای
بر روان مادر و دختران و طفلان بدوند و خود را در آتش افکنند
بدست و پای مادر و پدر آویزند بدین ایشان سال را ه
بگیرند و ایشان فریاد کنند و گویند خداوندا که مادران
و پدران ما را بدوزخ انداز ما را نیز به پهلوی ایشان
در دوزخ انداز خداوندا که ما را در دنیا از ایشان
جدا کردی و همه دنیا در طفولیت بمیرانیدی و دیدار
ایشان بما روزی نگردانیدی در عقبی ما را جدا مکن
که امروز ما از ایشان طاقت جدائی نداریم و هرکه

مادر

بچه و مادر خود را گرفته فریاد و زاری کنند از ناله و زاری

ایشان غریو در ملکوت و شور در جبروت افتد ملائکه عرش

و کرسی همه در گریه شوند و خلایق زمین و آسمان زاری کنند و همه

فریاد کنند و فغان بر آرند و گویند خداوندا اگر برین گناهگاران

قهر میکنی یکی برین طفلان رحم کن در عین نوحه و زاری بهتر

جبرئیل علیه السلام از حضرت جباری در رسد و دوان بیاید خلایق

همه دو چشم در و دارند که مگر فتح باب پیدا شود او چند شیشه

آب از زیر عرش بیرون آرد و بدان طفلان دهند و گوید این آب بر

آتش اندازید طفلان آن آب سبت آتش اندازند آتش از خوف آن آب

بگریزد قطرات آن آب چون شهاب دنبال آتش کنند تا آتش تمام گشته

شود خلایق جمله متحیر باشند که این چه آب است بعد جبرئیل علیه السلام

گوید که این آب گریه گناهکاران است و مصیبت زدگان این آب است

که مردمان بدنیا از خوف گناهها خود گریستند این آبی است که مادر طفل

و پدران و در مصیبت مرگ فرزندان بر غصه‌ها جدا از خود روان کرده

اند فرزندان جوان و کودکان طفل که چون یکدانه مروارید در نظر

ایشان میگشتند ناگاهان از کمینگاه تقدیر عقاب اجل برسید و قبض ایشان

پرواز کرد و هر یک به پنجه مرگ گرفتار گشته آتش فراق شعله زد و سینه

مادران و پدران کباب شد و لبهای ایشان خراب کرده و ایشان سوخته

از آهی جگر دود برآورده و جوی آب از چشم چشمه‌وار گردانید آن

آب به فرمان شود این آب در شیشه میگیرند و در زیر عرش مینهاده‌اند

تا امروز و شبکه وقت این مدر ماه کار شده و در اخبار الآخرت در فصل قصه

فاسقان آورده است چون فاسقان و فاجران و گناهگاران و خمر

خواران و زانیان و رباخوران از پل صراط به دوزخ افتند اصحابی که

از ایشان در دنیا به حقیقت مؤمن و در بعضه باشند ایشان را یک غوطه در دوزخ

دهند و دیگران بعضی را از آتش تا شتالنگ باشد و بعضی را تا ساق و

بعضی را تا زانو مومنان امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که عاصی

بالمذ

باشند از بین زیاده عذاب شوند و عاصیان امت دیگر را بعضی تا کمر و بعضی
را تا سینه و بعضی را تا حلق و بعضی را تا لب آتش بود اما موضع سجود
و زبانی که در و ذکر وحدانیت خدا و تصدیق رسالت پیغمبر صلی
الله علیه و سلم رفته باشد آتش را با او کاری نبود و قدرت سوختن آن موضع
نباشد و در اخبار الآخرت مسطور است که بعضی از گناهکاران امت
بر پل صراط محبوس باشند مومنان که از پل صراط گذشته اند در کرانه
دوم ایستاده باشند دیری برین بگذرد که چیزی نگویند و هیچ فرمانی
نرسد بندگان گویند کسی را شفیع آریم تا شفاعت ما کند در شرح
شارق و مصابیح و تمهید المعرفت نبشته است همه بر مهتر
آدم صلوات الله علیه آیند و گویند ای آدم پدری و بزرگی خدا
ما ترا بید قدرت آفریده است مسجود ملایکه و مسجود خلایق گردانیده
است و در بهشت اعلی مقام تو تلقین گردانیده امروز شفاعت ما
کن مهتر آدم علیه السلام گوید من نتوانم گناهی عظیم کرده ام کندم

منع بود خورده ام ولیکن بر مهتر نوح صلوة الله علیه بروید
ایشان بر مهتر نوح علیه السلام آیند او هم امتناع آرد گوید
گنه کرده ام و گفته ام ان ابنی من اهلی و او از اهل من نبود
کافر بود من نتوانم برابر اهیم روید بر مهتر ابراهیم روند او
هم امتناع آرد گوید من در دنیا سه دروغ گفته ام یکی گفته
ام انی سقیم دوم گفته ام انها اختی سیوم گفته ام فعله
کبیرهم و این هر سه بر خلاف بود نه مریض بودم و نه ساره
خواهر من بود و نه بتان را بت بزرگ شکسته بود بلکه ابراهیم زد آن
چیز لیکن ام شفاعت دیگران کی توانم کرد بر مهتر موسی علیه السلام
روید بر مهتر موسی علیه السلام آیند او هم امتناع آرد گوید من قبطی
را کشته ام امروز از ان میترسم بر مهتر عیسی روید بر مهتر عیسی علیه السلام
آیند او هم امتناع ارد گوید مرکافران ابن الله خوانده اند و
ثالث ثلاثه گفته اند من ازان شرم میکنم نتوانم بر محمد

رسول الله

گوید بر محمد علیه السلام آیند و جمیع امتان و مهتر آدم علیه السلام
و انبیای دیگر همه زیر علم محمد آیند و گویند ای محمد پرورد گارما سخن
تو رد نمیکند و آنچه کرم بر تو دارد بر کسی ندارد شفاعت ما متان
ما بکن و آدم من دونه تحت لوای یوم القیمة محمد مصطفی صلی الله
علیه السلام قبول کند از حق تعالی اجازت خواهد گوید خداوندا
می خواهم در حضرت تو گستاخی کنم و قصه حال درماندگان امت
بموقف عرض رسانم در تمهید المعرفت مسطور است فرمان رسد
محمدا ما دنیا و آخرت بمحبت تو آفریده ام زیرا که بیت خود بدوستی
تو اظهار کردیم اگر مطلوب تو نمی بودی از زمین و آسمان اثر
نبودی از افلاک و ملک نشانی نبودی اگر مقصود تو نمی بودی از
عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ نشانی نبودی و من
بهشت و دوزخ بدوستی تو آفریده ام و عالم و آدم بمحبت تو در
وجود آورده ام امروز روز قیامت مراد تو است و وقت بار امش

تو بخواه از من هرچه میخواهی و چنان خواه که دوستی از دوست
میخواهد تا هرچه خواهی بتو دهم و چون مشارق و مصابیح بر سبیل
ایجاز مسطورست و در اخبار الآخرت بر سبیل اطناب مذکور
آدم علیه السلام که چون سید المرسلین علیه السلام را اذن
شود دست از آستین شفاعت بیرون نتواند کرد قال الله
تعالی مَن ذَا الَّذِی یَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ پس سید المرسلین
علیه السلام زیر عرش آید و خدای تعالی را سجده کند و دیری
در سجده ماند فرمان رسد که یا محمد سر بردار سید المرسلین علیه
السلام سر برآرد حمد و ثنا گوید انچه مراد و التماس
شود پس گوید خداوندا امتی گناهکارانند و جمعی بی سر و پا
مانده از گفته و کرده خود پشیمان شده اگرچه بندگان بد اند
اما بندگان تواند اگر انها را بیامرزی سزاوار آنی و اگر عقوبت
کنی سزاوار آنند اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَاِنْ تَغْفِرْ

[illegible] ر الیم حق تعالی میان فساق خلایق که
در دوزخ اند و بر صعید محبوس مانده اند چندی بسیار آید فرمان
رسد این مقدار به شفاعت تو آمرزیدم محمد علیه السلام بار دوم
سجده کند دیری در سجده بماند گوید یارب اغفر امتی باز
فرمان آید محمد علیه السلام سر بر آید و خدای را حمد و ثنا گوید باز
همبران جمله عددی دیگر بسیار آرند از آن جمع آن مقدار دیگر
بیرون آرند باز پیغامبر علیه السلام دفعت سیوم سجده کند
گوید امتی دیری در سجده بماند فرمان رسد محمدا سر بر آر محمد
علیه السلام سر بر آید بار حق تعالی حدی بسیار آید فرمان شود این
مقدار دیگر آمرزیدم پس طایفه از گناهکاران بمانند در
در قرآن جزیئا بایشان ذکر در خلود یا رست بعد بعضی
مومنان امتی که از پلصراط گذشته اند و در کرانه جدام ایستاده
بعضی مومنان برادران خود را در دوزخ ببینند فریاد بر آرند

خداوند ایشان با ما روزه داشتندی و [illegible] اند و حج کردندی

خداوند ایشان را بیامرز فرمان رسد ای مومنان کسانی را که شما

می‌شناسید بیرون آرید ایشان آن طایفه را بیرون آرند درین

میان یکی از دوزخیان هر یکی را از بهشتیان بشناسد گوید

ای فلان مرا نمی‌شناسی من آن کسی‌ام که ترا بخورانیده‌ام دیگری

بشناسد او گوید من آن کسی‌ام که ترا آب وضو داده‌ام آن

مؤمن ایشان را شفاعت کند باری تعالی ایشان را در بهشت

فرستد باز فرمان رسد ای مومنین شفاعت شما قبول کردم

در دل هر که مقدار دیناری و نصف دیناری ایمان هست بیرون

آرند در تمهید المعرفت مسطور است باز ملایک را فرمان رسد

ایشان شفاعت کردند شفاعت ایشان هم طایفه از گناه

کاران بیرون آوردم شما چرا شفاعت نمیکنید تا به شفاعت

شما همه طایفه را بیرون آرم مهتر جبرئیل و اسرافیل و میکائیل

و دیگر

ذکر و بیان [illegible] الله علیهم همه شفاعت
کنند فرمان رسد در دل هر که مقدار سپند دانه ایمان است بیرون
آرید در مصابیح و مشارق مسطور است ذکرت چهارم پیغمبر
صلی الله علیه و سلم سجده کند و بنالد دیگر بدو زاری کند و دیگر
در سجده ماند فرمان رسد محمد سر برآر که ما امروز ترا
خوشنود خواهیم کرد محمد علیه السلام سر برآرد و خدای
را حمد و ثنا گوید فرمان رسد هر که بیکبار بدنیا کلمه لا اله الا
الله محمد رسول الله از اخلاص دل گفته است بیرون آرید
در مصابیح مسطور است ملایکه گویند خداوندا در دوزخ کسی از ما
نماند که در دل وی ذره خیر باشد نمانده است فرمان رسد ای
خازنان ما شفاعت انبیاء و اولیاء و ملایکه و مومنان طایفه
گناهکاران را از دوزخ بیرون آوردیم اکنون کسی نمانده
است که شفاعت باقی مانده کان بکند جز من که خدای همه ام

و حالی همه را ام اکنون بیان [illegible] حال ایشان آرم
و آن کسانیکه از شفاعت نومید شده اند بیرون آرم پس حق تعالی بقدرت
قدیم خویش در آید از دوزخ کسانیکه وقتی از ایشان خیر و نیکی در وجود
نیامده باشد و همه عمر بدی کرده باشند بیرون آرد ایشان سوخته و سیاه
گشته چون انگشت بیرون آیند و جوی است زیر عرش بیرون آمده
نهر الحیوة گویند ایشان را در آن جوی غوطه دهند و ایشان از آن جوی
چون گیاه سبز و تازه که زمین روید بیرون آیند ایشان را اعتقاء
الله نام نهند در تمهید المعرفت فی الله باز دفعت دوم حق تعالی بقدرت
خود در اندازد طایفه دیگر را که جای بجای در دوزخ مانده باشند چنانکه
مرغ میان خاک دانه تفحص کند بچیند همچنان تتبع کند بیرون آرد و در نهر
الحیوة میشویند الیفی الجهنمیان نام کنند بهشت ایشان آن طایفه
را اعتقاء الله نام خوانند باز فرمان رسد بملایکه تفحص کنید کسی از
کلمه گویندگان کلمه طیب در دوزخ مانده است گویند خداوندا چهار نفر

مانده اند فرمان شود که بیرون آرید بیرون آرند باز فرمان شود به دوزخ

بر بدایشان نگهبان ایستند گویند خداوندا انبیا و تو فرموده اند هر که از دوزخ

بیرون خواهند آورید باز در دوزخ نخواهند فرستاد فرمان شود در را شکفته

اند باز ایشان را در بهشت برند و راحت ابد الآخرت مطلوب است باز فرمان شود

تفحص کنید که کسی از گویندگان کلمه شهادت به دوزخ مانده است گویند

خداوندا چند نفر از کشتگان مسلمانان که بنا حق کشته اند بمانده اند

و هر یکی را هفتاد هزار بار در دوزخ قصاص شده است فرمان شود

مقتولان را بپرسید اگر عفو کنند بیرون آرید والا امروز نیز ما نیز تا هر

یکی را هر یک بصرا که مظلوم کاه متخاصمان است هفتاد هزار بار دیگر

قصاص کنند باز در دوزخ افکنند فمن قتل مومنا متعمدا فجزاؤه

جهنم خالدا فیها [illegible] بعد ازان مقتولان را حاضر آرند در ان محل فاطمه

رضی الله عنها امیر المومنین حسین علی را رضی الله عنه دست گرفته و خون

از رگهای مبارک روان شده و جامهای خون آلوده او بدست گرفته در

فرمان رسد تا عباس تمام دنیا در بر کی یا هفتاد هزار غرفه و هفتاد

هزار حجره و در هر حجره حوری نشسته و سر برهنه کرده و در هر

حجره رقص و سماع و سرود و اهل عرصات از شنیدن آن

همه مست گردند و متحیر بمانند ملایک را بپرسند که این کو

شکهای کیست ملایک گویند این کوشکهای است که بزیر عرش

بودند این زمان فرمان شده است تا در بهشت برند از برای

کسانیکه امروز از میان خویش یکدیگر را گناهان به بخشند همه

فریاد برآرند عفونا عفونا خداوندا بخشیدیم فرمان رسد آن

قاتلان را بیرون آرید در مصابیح و احیا دار الاخرت مسطورست

بعده دو مرد باشند در دوزخ ایشان فریاد سخت کنند

چنانکه از فریاد ایشان خلایق عاجز آیند فرمان رسد

ایشان را بیرون آرند پرسند این چندین فریاد چیست

گویند خداوندا برای آنکه مگر ترا بر ما رحم آید فرمان شود

رحمت من بر شما آنست که بروید خود را بار دیگر در دوزخ افکنید یکی
برود خود را در دوزخ افکند فرمان شود که باز گویید برد او سلا
ما علیه آتش بر وی باغ شود دیگری ایستاده ماند فرمان رسد هنوز
اطاعت فرمان نمیکنی گوید خداوندا من شنیده ام کسی را تو
از دوزخ بیرون آری بعد از آن آتش دوزخ بر وی حرام شود در حکم
چون افتیم فرمان رسد آری همچنین است [illegible] در صف بهشتیان
ببرند و آن دیگر که در دوزخ افتاده ویرا پرسند تو چرا در دو
زخ افتادی جواب گوید خداوندا دانسته ام در بیفرمانی کردن
حال بر چه جمله شده اندیشیدم که هرگز بیفرمانی بعد ازین نکنیم
فرمان شود که ویرا در بهشت برید که تعظیم فرمان کرده است
در مسند المعروف مسطور است آخرین کسی را که از دوزخ بیرون
آرند نام او هناد باشد او از دوزخ فریاد کند گوید خدا
وندا انبیاء و اولیاء و ملایک و اتقیاء هر کسی را شفاعت

کردند

کردند فراکیست بجو بکرد و فرا تو یاد کن که نومید مانده ام
فرمان رسد من در بیاد تو ام اما کنا مان نکرده برین
تعجیل چگونه بیرون آیی او بنالد و بگوید خداوندا اگر تو مرا
بیرون نمی آری روی از آتش بگردان و پشت من سوی آتش روی
بکن جز این چیزی دیگر نمی خواهم فرمان رسد اگر همچنین کنیم چیزی
دیگر نخواهی او عهد کند که نخواهم روی بگردانند سمت بهشت
کنند و پشت سمت دوزخ همین که نظر او بیرون دوزخ افتد
بنالد گوید خداوندا بر لب دوزخ قرار ده فرمان آید که تو
عهد کرده بودی که چیزی دیگر نخواهم گوید همین قدر میطلبم
اگر بدهی چیزی دیگر نطلبم فرمان رسد برو در بهشت چون
بر در بهشت آید و تصور معاینه کند و گوید خداوندا لطف کن همه
درون بهشت جای ده فرمان رسد ای بنده بمن هر بار عهد
میکنی و میشکنی این چه عهد میکنی گوید همین قدر میخواهم اگر

و درین میان [illegible] هر که را بر ما حقی است بخیزد و پیشتر
آید کسی بخیزد و بار دوم و سیوم این فرمان رسد هر که را بر ما حقی
است بخیزد و پیشتر آید بار سیوم فرمان رسد گویند خداوند ا
بنده را بر خالق چه حق است فرمان رسد و جنة عرضها السموات والارض اعدة للمتقین الذین ینفقون
فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس شما را بر من حقها ست گویند تا خیزند
متقیانی که در راه خدا گرسنه را نان و یا در معرکه جان
داده اند و یا تشنه را آب نوشانیده اند و یا وقت
غضب خشم فرو خورده و گناه مجرمان عفو کرده برخیزند
فرمان شود دیگران همه را بطفیل شما بهشت میدهم شما
مقدم شاید و همه بر سر چشمه رضوان روید آبی است
درانجا که از زیر عرش بیجا آید و آن چشمه رضوان خوانند

همه بر سر آیند فرمان رسد غسل کنید همه غسل کنند چون ازا
انجا بیرون آیند از روی ها ایشان چون ماه چهارده هم باشد
وجود ها ایشان سفید و روشن چون نقره خام و صفا چون
شیشه خام گرد چنانکه هیچ چیز را حایل نباشد هر چه با
پشت ایشان باشد از طرف سینه نماید و عورات را حسن
و جمال چنان باشد که حور ان رشک برند فرمان شود تا
ملایکه در آیند و ترتیب اراستن فوجهای ایشان و روان
کردن ایشان سوی بهشت کنند ملایکه در آیند صد و بیست
فوج کنند هشتاد فوج کنند از امت محمد علیه السلام و چهل
فوج پیغامبران دیگر ها را و امت پیغمبران را بر آسمان
پیغمبران دیگر مقدمه کنند علم سپید بر پا کنند محمد علیه
السلام با امت خود زیر آن علم باستند عقب علمها هر یک
از پیغمبر با امت خود زیر علم ایستد علم محمد علیه السلام از
علمها

و علمهای [illegible] بدو دهند باشد همه زرین میان مهتر
جبرئیل و مهتر اسرافیل و مهتر میکائیل صلوة الله علیهم
هر یکی با هفتاد کان هزار فرشته در دست هر یکی طبقی
از نور و طبقی از عطر از حضرت ملک الملک القدوس و تعالی
باستقبال مومنان آیند رضوان صلوة الله علیه با اهل
بهشت استقبال کنند و صد هزار براق با زینها و لگامهای
زرین مرصع و مکلل و صد هزار تختهای از جامه از
حلهای بهشت همه از حریر و دیبا و رنگین از سندس
و استبرق و معصفر صد هزار تاجهای نور مرصع و مکلل
صد هزار هودج زرین مرصع و مکلل صد هزار برابر
خود آرند محمد علیه السلام را و مومنان را مصافحه کنند
و همه را حلهای رنگارنگ بپوشانند و تاجهای نور بر سر
نهند و کمرها بر میان بندند و هر یکی را بر براقی سوار

کنند و زنان مومنان در هودج ها نشینند و تختی
از نور بیارند پیر ابراق نام پرداخته بانواع زیورها
که وصف آن جز خدا تعالی دیگری نداند محمد علیه السلام
بران تخت بنشینند و فرشتگان بر دوش گیرند و تا
انجا از نور که حکمت خدا تعالی تقاضا کند بر سر او
نهند بدین ترتیب سوی بهشت برانند تخت محمد علیه
السلام پیش و تختهای انبیا در عقب ایشان هم
چنان فوج فوج بروند و میکائیل علیه السلام با ملایک
از طبقهای نور در عطر بر سر محمد علیه السلام و مومنین
نثار کنند مهتر جبرئیل در رکاب محمد علیه السلام
با هفتاد هزار فرشته بانگ طرقوا زنند و هفتاد
هزار براق با زین و لگامهای زرین مکلل مرصع
در رکاب محمد علیه السلام کوتل برند و هفتاد هزار
علم نور

... بر پوشش محمد علیه السلام افروخته

باشد و از بهشت غلمان بهزار دستان چون بزار دستان

هر طرف سرود گویند و پرندگان گوناگون در صحرا و هوا

بر سر مومنان با نواع ترنم بنوازند و بر سر سایه کرده

بروند و مقربان بهشت با لمان خوش آیة وسیق الذین

اتقوا ربهم الی الجنة زمرا بخوانند و نعمتهای خویش بر دارند

مهتر آدم علیه السلام و جمیع انبیاء آن زمان زیر لوای محمد علیه السلام

باشند آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیمة غلغله در عالم

ملکوت افتد که محمد علیه السلام با اهل بهشت در بهشت میرسد

و حوران و غلمان بر بامهای بهشت بتماشای برآیند و گروهان

تمام بام عرش بنظاره ایستند و ترى الملائكة حافين من حول

العرش يسبحون بحمد ربهم و در برجهای زبر جدهای بهشت طبل

خور می بکوبند و بر کنگرهای عرش علمهای نور بر پا کنند باد آ...

... فرمان رضوان خازن بهشت
پیش آیند گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین ...
باد شما ها صمد او یا الهنا بحرمت محمد و اهل بیت او بنده
مسکین خود را که گناه کار و بدکردار ست و امیدوار
رحمت پروردگار ست آن روز از جمله آن جمع گردانی جمیع
مومنان را برابر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در
بهشت درآری بحرمة النبی و آله الامجاد و بحرمت الرحمن
قال امیناً من محمد علیه السلام با جمیع مومنان بران حوض کوثر
برسد حوض بیند که از انهار روا از درعمان باشد وچون
آفتاب روشن درخشان بود و گل او چون مانند مشک
واز فر بود طول و عرض او یکماه راه باشد و آب سپیدتر از
شیر و شیرین تر از شهد و خوشبوی تر از گلاب و زعفران باشد
و در کنارها او بعدد نجوم آسمان کوزها سیمین و قدحهای بلورین

[illegible] بهشت [illegible] صورت

در [illegible] بقول ابن عباس رضی الله عنه

بهشت اول را دار الخلد گویند از نقره خام است زران عوام
مردمان نزول کنند و بهشت دوم را دار المقامه گویند از
زر سرخ است اغنیا رسا کرامت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
آنجا نزول کنند و بهشت سیوم را دار السلام گویند از
یاقوت سرخ است فقرا و صابران امت محمد علیه السلام آنجا
ساکن شوند و بهشت چهارم را جنات عدن گویند از زمرد سبز است
خادمان یعنی عبید و اماء مومنان که ایشان را آزاد و زمرتبه سیادت
مرتبه دوستان خدا باشند و سخیان و عادلان و غازیان و
و امامان مساجد آنجا نزول کنند و بهشت پنجم را دار القرار گویند
از مروارید است علماء با عمل و حافظان آنجا نزول
کنند و بهشت ششم را جنات النعیم گویند و آن از زمرد و لعل است

هشتم میدان حکمی ... هشتم

المأوی گویند همه آن از نور رحمت است ... حقیقی و متقیان

و کاظمان و عاصیان در وی حضور دارند و بهشت هشتم را

فردوس گویند و آن از نور جلال است انبیا و علما با

عمل در آنجا باشند و میان آن غرفه است که بر سر او طرق

بر نماید و آن غرفه از نور رضا است و او را مقام محمود خوانند

و وسیلت نیز گویند پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم آنجا نزول

فرماید هر یکی مرتبه و درجات بر اندازه عمل و طاعت خود بیابند

و همه چیزها معاینه کنند ما لا عین رأت ولا اذن

سمعت ولا خطر علی قلب البشر نه چشم هیچ بیننده

مثل آن وقتی دیده باشد و نه گوش هیچ شنونده شنیده

باشد مثل آن و نه در خاطر هیچ صاحب فکری مثل آن

گذشته باشد و در رساله عبهری مسطور است کمینه کسی که در

بهشت مقام یابد

بهشت ... ... چندان طاعتی نه بوده باشد

بدو کوشکی دهند هم چندان نهاده باشد که بنا را یک خشت

از زر باشد و یکی از نقره و گلابه او از مشک اذفر بود و کلوخ

او در و مرجان و لعل و یاقوت باشند و خاک آن خانه

زعفران باشد و در آنجا خانه هفتاد هزار ایوان بود باشند که

سقف آن از زمین پانصد سال راه باشد در این غرفهای

وجهها بود که در هر غرفه وجهی حوران و غلمان و ... غنیان

باشند از سرود و سماع ایشان روح راحتی و طرب و فرحتی

حاصل آید و در آن خانه هفتاد هزار باغ باشند که تنه هر

درختی از در و شاخها از مرجان و لعل و برگها از زمرد

سبز باشند در هر درختی آنقدر سایه باشد که اسب دونده

پانصد سال آن سایه نتواند گذشته و در هر درختی هفتاد

انواع میوه باشد گوناگون و همچنین که یکی از آن بشکند همونی

زمان همان باد او همان که بیرون آید پهنائی در ختیده باز رود و هر
میوه که ازان بخورند هفتاد نوع لذت کنند کنون ده از آنها که
امروز آن لذت اگر بکام مرده دهند در حال زنده گردد
و هر بار که میوه از بهشت کا رزنند و بخواهند که بخورند
همان قدرت که ازان بریده باشد فی الحال مغز تازه گردد
دیگر بجای آن بیرون آید تا آنکه بجایند آن بر درست اد
بازو درست گردد و هر چند که بخورند هوس بیشتر شود
یعنی سیری نبود و رغبت یکی هزار باشد و زمین
آن باغ از یاقوت زرد و سبز باشد و گیاه او زعفران
باشد و در آن خانها درخت طوبی و سدره لکان با شاخ
باشد که اسپ دونده صد سال از سایه آن نتواند گذشت
و در هر شاخی هزار نوع میوه باشد و زیر هر برگی صد حور خواهد
بود که اهل بهشت ازان پیرایه سازند در آن خانه بقا و هر
یا جاودان

بیگانه ... هر که بر ایشان سوار شود
ایشان با سوار ربچه هر جا که خواهند برسانند و چار جوی باشند
روان که یک جا میروند و یکی ... دیگر نیامیزد یکی جوی شیر
دوم جوی شراب و سیوم جوی شهد و چهارم جوی آب و در
روایتی گلاب چنانچه باریتعالی در کلام مجید فرموده فیها انهار
مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ
وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ
مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى در تفسیر امام ناصر غزالی رحمة الله علیه مسطور است که
هم آب در دنیا است که دجله از نهرهای جنت است و فرات
از نهر لبن جنت بیرون آمده است و نیل یعنی نهر مصر از نهر خمر
بیرون آمده است و سیحون یعنی نهر هند از نهر عسل بیرون
آمده است و نهر سند ... هم ... گنگ ... و این چهار نهر
در بهشت از کوثر بیرون آمده است و چون خواهد آن ... بند

موعظه در بیان خانهٔ [illegible]

گاه و امنگاه و مسکن خالدگاه و مخلد یعنی در آیی با امان تمام
و سلام تمام و ساکن شو با فرحت فراوان و راحت
بی پایان پیوسته در و زنده باشی و کهی نکبتی نخراشی و این تا
باشد فنا نه پذیرد و هلاک نشود و تو وقتی نمیری و پیوسته در و
باشی با میری و هلاک نشوی و تو وقتی نمیری و فنا نپذیری و غمگین
نباشی بلکه شادمان باشی چنانکه هیچ اندیشه بتو راه
نیابد الا اندیشه تنعم و راحت و فرح و استراحت و تو وقتی
پیری و ضعیف نداری و پیوسته جوان باشی و نعمتها را این خانه
نو بود و کهنه نشود و اگر اتفاق افتد که بخواهد و دل او بطلبد حلها
رنگین دهند از استبرق و زعفران و معصفر و جز آن حریر بعلی
و دیبای سبز و کسوتها گوناگون بی خجلت [illegible] عیب بهزار نوع
کسوت بگردانند و آن حلها هر زمان برنگها گوناگون دهند و تا
جهان مطلق

تا جهان ... هر روز نیدی چون آفتاب
روشن و تابان باشد بدو دهند و همچنان تاجی دیگر بر سر
نهند و او را هشتاد هزار خادم دهند و چهل هزار غلمان و
و بیست هزار کودک آن طفل که چون در مکنون باشد و بازی
کنند ویطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتهم
لولؤ منثورا و هفتاد دو حور بخشند که مغز استخوان
ایشان از پای ساقش بنماید و اگر یک انگشت خود به دنیا ظاهر
کند همه عالم عاشق گردد و دیوانه و واله و شیدا گردد و او
را قوت جماع آنچنان دهند که هفتاد و سال در دنیا یک جماع
او باشد و در تمهید المعرفت مسطور است که برای او یک قبه
از یک دانه مروارید بیندازند هم چند دنیا نصب کنند که طول
عرض او از خوابگاه او تا صفا باشد و هر زمان باد صبا
در هر کنگره آن قبه عطرها که از بوی خوش آن عالم تر شود

و ہر دو زندہ شوند [illegible] بہشت است از
زمرد و سبز پیش ہر غرفہ ای ہفتاد ہزار مرغزاری ہر درجہ
و درجہ مسافت آن مقدار است کہ میان مشرق و مغرب
در ہر درجہ ہفتاد ہزار وادی است و ہر وادی ہفتاد
ہزار شارستان است و در ہر شارستانی ہفتاد ہزار
باغ است و در ہر باغی ہفتاد ہزار نخلستان است و در ہر نخلستانی
ہفتاد ہزار گلستان است و در ہر گلستانی گلزار است و در ہر گلزا
ری ہفتاد ہزار سمن زار است و در ہر سمن زاری ہفتاد
ہزار کوشک است و در ہر کوشکی ہفتاد ہزار میدان است
و در ہر میدانی ہفتاد ہزار سرای است و در ہر سرای
ہفتاد ہزار حجرہ است و در حجرہ ہفتاد ہزار ایوان است
و در ہر ایوانی ہفتاد ہزار غرفہ است و در ہر غرفہ ہفتاد
ہزار منظر است و در ہر منظری ہفتاد ہزار تخت است از زمرد
سبز و زرد

ستبرق ... ما طلسا قیان استاده

اند و که آفتاب و ماهتاب با سنگ ... جمال ایشان نسزد و

پیش هر یکی سرودی و سماعی در قصی باشند از آنها

اگر نغمه از تن که ... اهل دنیا آید بیهوش گردد و در

غرفها و ایوانها همه نخلبندی و زر با چین و تصویر و نقش

بندی بمثابه باشد که به دیدن آن دل را سروری و چشم را

نوری حاصل آید و از دیدن باغها و غرفها و خانها و

مقامها هر طرفی که دل او بارد هد خاطر او را رغبت باشد

بگرود و تنعم کیرد و دیدن باغها مار کرانه جویها و سایه در

ختان که هفتاد هزار تخت زمردین برابیها و نصب کرده باشند

و دران علافها حریر و دیبا افکنده و بالشتها اطلس ورکشته

و هفتاد هزار صد هزار قدحها بلورین و کاسها زمردین

و ابریقها سیمین و نقل دانها زرین بدست گرفته استاده

و بجا[illegible] بت افزون تر باشد و

از هر رو بخورند چه باشد هنوز آن

و دیگر آن باشد که همان مقدار دیگر و زان طبق و آورند

هر بگرد و از دهان [illegible] شود که بو و بنگ [illegible] اگر

بر چیزی از جنس طعام هوس شود فی الحال کلکنگی بران

از زیر سر او فرود آید و بر پشت خوانچه از رسته

از آنچه هوس او بوده باشد و هفتاد نوع طعام

دیگر گوناگون از آنها که صفت آن جز خدای دیگر

نداند و از خوردن آن سیری نشود و در جنت یکی بهزار

بخورد آن قدر که خواهد بخورد تا زنگلانک بران شود و بعد

وادر ابولی و غایتی و ثقلی در بینی نباشد و دران

مجلس عود و سوزهای مروارید گردان باشد که از آن

بوی مشک و عنبر آید اما نه چون عنبر دنیا بلکه از آنها

در بهشت انواع

ها ایشان وعده

دور کرده‌اند فرمان حق

خوشا بحال مردمی که برای ایشان مرکبها وکالسکه‌ها با زین و
لگام زرین مرصع و هکلل جنیت برند و بگویند خدای
بندگان شما را سلام میرساند و میگویند یکی مهمان من
آیند همه بر نشینند و از ان جنیبها سوار شوند و در ان بازار
آیند و جمع شوند فرمان رسد تا برای ایشان منبرها نور نصب
کنند و منبرها مروارید و منبرها یاقوت و منبرها زمرد
و منبرها زر و منبرها نقره و کرسیها دیگر کرسیها هم از این جنسها
نصب کنند و کرد بر کرد آن از مشک و کافور و زعفران تودها
کنند پس هریکی را برابر اندازه عمل بر منبرها و کرسیها بنشانند
و کسانی را که عملی نباشد بران تودهای مشک و کافور جای دهند